۱

جنگ

ش ۶۵

[illegible]

[illegible]

احوالات قیامت

ایلکه دنیانون عمری فانی اولور حق تعالی‌نون امر و ارادسی ایله اهلنون و گوکلرین
اهلنون فوت اولماقنه جاری اولور امر ایلر اسرافیل ملکنه بیت المقدسه
نازل اولور اننده بر صور او صورون ایکی باشی اولور بری یره و بری گوک
طرفه پس اسرافیل یوزینی کعبه‌یه دوتوب صوره نفخ ایلر اولنون اشاغه
باشندن بر صدا چخار اوندن یر اهلی تمام فوت اولور هر کس اوز ایشنه مشغول اولور
ایکن هر کس بر کسه وصیت ایلیه بیلمز بر زماندن صوره کنه او صوره نفخ ایلر اولنون
یوخاری باشندن بر صدا چخار اوندن گوکلرین اهلی فوت اولور صوره
اسرافیلده الله‌نین امر ایله فوت اولور یرلر و گوکلر مخلوقدن خالی قالور پس
حق تعالی‌نون امری یرلرین و گوکلرین فانی اولماسنه جاری اولور یرلر و گوکلر
زلزله ایلر شدت حرکتندن دنیانون داغلاری یرندن قوپوب هواده
سیر ایلر و دارماداغین اولور نه داغلار و نه تپه‌لر قالور بو یر برابر که هر زه هموار
یره بدل اولنور که اونده بر گناه اولمامش اولا و عرش سویه بدل اولنور نیجه
که اول دفعه سودن خلق اولمشدی چونکه اوزمانده هر شی اوز اصلنه قایدار او دفعه
الله تعالی طرفندن ندا اولور هانی جبارلر هانی پادشاهلر دیکیلین اچون نور
پادشاهلق بر جواب ویرن اولماز الله تعالی‌نون اوز طرفندن جواب ویریلور
که پادشاهلق بوگون بر قهار الله‌یه مخصوصدر خلقه غلبه ایلیوب اولدیم پس

حق تعالی اوز قدرتیله صوره نفخ ایلر گوکلرین اهلی دیریلور و حاملان عرش
داخی دیریلور اوز مقاملرنده قائم اولور و اسرافیلده دیریلوب صوری نفخ
ایلر یر اهلی تمام دیریلوب قیام ایلر بو نفخه ایله معاد خلایق حاصل اولور

معاد

اصول الدینون بشنجیسی معاددر یعنی بو بدنلر چوریوب توپراق اولاندن
صوره بر گون دها واردر او گونده خلایقین توپراق اولمش اعضاسی جمع
اولور و دنیادن نه صورتده گیدوب ایسه کنه او صورتده عود ایلیه جکدر و روحلری
او بدنلره عود ایلر او گونه او مکانه معاد دیلور ایلکه اسرافیل حق تعالی‌نون امریله
ایکنجی دفعه صوره نفخ ایلر ارواح خلایق اصلی بدنلره داخل اولوب هر کس اوز قبرندن
قیام ایلر و جنت و جهنم حاضر اولور پس خلایق حشره گلور هر کس اوز جزوینی آلماقچون
صورون بو صداسندن گوکلر زلزله ایلیوب پارچه پارچه اولور و یرلر و داغلار
توز اولوب هوایه اوچار آی و گون و یولدوزلر یوخ اولور گوکلرون پارچه پارچه
اولماغندن خلایقه بر نهایتسز خوف عارض اولور دنیانون بو طور اولماقندن
و یرین و گوگون اضطرابندن و گوکلرون ملائکه‌سی سنولمکلری و وحش و جیغرماقندن
و غضب پروردگارون ظهور ایلمه‌سندن و گوکلرده آی و یولدوز یوخ اولوب دنیا
ظلمت اولماقندن خلایقه برایاقی قبرده و بر ایاقی اتشده میش اسیر قدر حیران

هر طرفه نظر ایلیر بر روایته کوره اوچ یوز ایل نظر ایلیر پس حق تعالی نوننا
امریله ملائکه افلاک و جن و انس و جمیع اولین و آخرین و حیوانات
و حشرات و هر روح صاحبی محشر صحراسنه سوق اولنور و هر جنس
حیوانات بر صف اولورلر و بنی آدم هر فرقه اوز امامیله و هر امت اوز
پیغمبریله فوج فوج محشرین بر طرفنده دورار حق تعالی اول حسابه آخر الزمان
پیغمبرین امتندن باشلار هر امت اوز پیغمبرینن آدیله چاغرلور هر فوج
اوز امامیله حساب محکمه‌سنه کلور جهنم محشرده کتورلور هر کسین حسابنه دکتینه
باخیلور بر طرفده میزان و بر طرفده پل صراط قورلیور اوکونده خلق
نجات تاپمقدن مایوس اولور اوکونده بیر کسین عذر قبول اولماز دیللر
لال اولور هر کسون الی و ایاقی عملندن خبر ویرر قلبلر پاره لنور برقا چماق
ییری یوخ ثواب ایله جنته و گناه کارلر جهنمه کیدر اوکونده شفاعت
محمد و آل محمد ایله چوخ آدملر نجات تاپار محشرده اللی عقبه وار حشر خلایق
بر کونده اولاجقدر او کونون قدری اللی مین ایلدر هر عقبده هر کسدن ایل
قدری حساب ویریر هر عقبه بر فرضین اسمیله تسمیه اولنور او عقبا تده
خلایق توقیف اولنوب اونلاردن صغیره و کبیره اعمالندن اگرچه بر جرم خمک دانه سی
قدر اولا سؤال اولنور خلایقین حشری بیت المقدسده اولاجقدر

میزان اعمال خلایق و پل صراط

قرآن مجیدین شهادتنه کوره محشرده بر موقفی وار که اوراده کناهی

فرعون که خاندان المانیز الغیر مؤمن آل فرعون که او با عیال همگی الا خالص داشتند
درمقابر بکه بکریه کرده و آن بعض روایات خزبیل بود که برادرزاده فرعون و خازن
او بود و عیال او مشاطه دختر فرعون بود چون فرعون با نه بانه تنبه بر کردند نشق ..... را
و هر کس در این باب سخنی میگفت خزبیل گفت موسی سخنی نمیگوید جز آنکه خدا است و بانی
کلام میخواهد کشتی بنشو القوم شهر افرزت است نحم میخواهید للاکنی ترکاه عذاب الهی
بیایید شما را و سیاه شهر اسود در تخرابه بود فرعون این شنید او را ابدار کشید مقتول
نمود و زن او مؤمنه بود مشاطه دختر فرعون بود روزی سر دختر را شانه زد شانه از دست
او افتاد لعنت کرد بانکه کافر شو بخدا ای عالمیان دختر فرعون گفت این سوح درباره
پدر من میگوئی گفت نی خداوند خالق آسمان و زمین را گویم گفت آن لعنت گفت
خدای موسی و هرون میگویند طبانچه بفرق او زد امر نمود او را گفته و داشتند نزد پدر رفت
اظهار واقعه نمود فرعون او را طلبید گفت این چیست که از تو حکایت میکنند گفت کلام
حق و صدق است گفت بیگاه از این کلام بر نگردی توبه را لعقوبت نمایم گفت هزار جان دارم
فدای این سخن نمایم و از این دین بر نگردم فرعون امر نمود تا دست و پای او را المسمار های آهنین
زمین کوفتند و این ضعیفه مؤمنه را انجار میخ کشیدند و چوب میزدند و گوشت اعضای او را
شانهای آهنین بمقراض بریدند و طشت آتش بسینه او نهادند .... و پسر شانه صفت
از شوق الهی میسوخت و میگداخت او را سه پسر بود صغیر فرعون شقی گفت از این عمل کار
بر نگردی طفلان ترا هلاک کنم گفت اگر هزار پسر داشته باشم همه را فدای راه الله میکنم
پس پسر بزرگ او را آوردند امر نمود تا تنوری را چون کوره حدادان در تافتند که زبانه
و صدای آتش آن بجانب آسمان متصاعد آن طفل را در هوا جه ان زن ملائکه با بن آتش

انه اخشند آن طفل مدهوشست و حجابات مقامات جنان از پیش روی او برداشته شد
شد در گریان مادرش گفت یا اماه اصبری فقد وصلت الی الله ونلت الرضا
ولیس بینک وبین الجنة الا خطوة او خطوتین ای مادر بدانکه نظاره الشجر انه
و حوران در انتظار اند زنهار صبر بده بمن خدا ثابت باش که میان تو و مقامات جنان یک
بعد گام نیست مادر از شدت شوق تو سر درمش بهره آن مقامات بود تخته نه فرعون
گفت تو را جای گریستن است چه جای خندیدن الغرض امر بود از شدت شقاوت پسر کوچک
دیگر او را با آتش انداختند او نیز مثل سابق مقامات با درمیشود الغرض طفل سیم را هم
با آتش انداختند آن ساعت با امر حکیم نطق آفرین بنجد آمد مثل سابق مادر را
امر بصبر نمود آن ضعیفه خطو به زبان بذکر الله گویان درمیانه آتش انداختند با پسران نمود
تب ثم اعلی عروج نمود ملائکه آسمانها باستقبال ارواح مطهره ایشان آمده باکرام تمام باسمان بردند
اما آسیه زن فرعون از اولاد سام بود در مصر از او نیکوتر و صاحب جمال تر نبود هر گز به
بت سجده نکرده قریب سرای در خانه فرعون بود نهان خدا را عبادت میکرد و منتظر آمد
در نظر وی جان شهید ... میگفت و چون در اختلاص ایشان نه انگشت چون
ارواح مطهره ملا آن کوچکان را بجانب آسمان میبردند بی سار از پیش چشم آسیه برداشتند
ملائکه و حوران را دید که با طبقها نور از طرف ارواح مطهره را استقبال و باکرام تمام بجانب آسمان
بردند الحال او آرزو کرد فرعون با آن قصر در آمد گفت دیدی که با مشاطه دختران چه کردم
آسیه گفت از خدای آسمان و زمین نترسیدی تا که ... فرعون گفت چه میگوئی گویا
تو نیز مانند مشاطه مجنون شده عقلت زایل شده که اینها یاوه میگوئی آسیه گفت اینچنین
نه جنون است بلکه شناخت او و نه بجنون است فرعون آنچه نصیحت نمود مفید نشد مادر آسیه را
از آن حال آگاه کرد او نیز چندانکه دختر را نصیحت نمود فایده نداشت و آخر الدوران

فرعون

بسم الله تعالی

٥

در آداب طهارت خانه رفتن بیست یک چیز است
سه چیز واجبست و پنج امر حرام و پنج امر سنت
و هشت امر مکروه اما آن امر که واجب است
اول پوشیدن عورتین از نا محرم اما از طفل کوچک که تمیز
نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند
یعنی رو و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را با آب مطلق
طهارت دادن نه آب مضاف مثل گلاب و امثال آن و نه
بکلوخ که آن مذهب سنیان است اما مخرج غایط را که حوالی موضع
با آن آلوده نشده باشد بکلوخ و لته طاهر میتوان کرد هر چند آب میسر باشد
اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو نوبت یا کمتر پاک شود
و اگر حوالی موضع را آلوده باشد پاک کردن آن با آب میباید اما
پنج چیز که حرامست اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن
هر چند سرگین حیوانی باشد که گوشت آن حلالست

دوم

دوّم چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه وغیره سیّم پا استخوان
پاک کردن که آن چیز حرامست چهارم پاک کردن که محترم باشد
مثلاً کاغذی که علم دین بران نوشته باشد و اگر به یکی ازین سه چیز اوّل
پاک کند طاهر شود امّا آن فعل حرامست و اگر بآخرین پاک کند از روی
استخفاف کافر شود پنجم بدستی استنجا کردن که دران دست انگشتری
باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشند مثلاً نام یکی از ائمه هرگاه گمان آن
باشد که نجس شود فصل و امّا آن پنج چیز که سنت است اوّل
که در جایی نشیند که هیچکس او را نه بیند مثلاً گودالی پس دیوار دوّم
آنکه در وقت داخل شدن به طهارت خانه پای چپ را پیش
کند در وقت بیرون آمدن پای راست را سیّم آنکه در وقت
طهارت گرفتن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم
آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین سه نوبت
از بیخ ذکر تا سر حشفه بعد از سه مرتبه ذکر را بیفشارد پنجم آنکه
اوّل مقعد را طهارت دهد و بعد ذکر را فصل امّا آن هشت چیز که

طهمورث

خلایق از عدم غلّه و حبوب و قحط مبتلا بودند و در وقت تنگی قوت و عجز و استیلای
مجاعت گرفتار و نرخ حبوب و دانها در سعر غلّات بدان پایه رسید
گران قرار تر اندر ضمیر پاینده گشت چنین بروی بقیمت سنبله
کار گندم الحق بالا گرفت و بدین سبب در الحق انتشار و تلاشی جمهور خلایق
راه یافت و جلای وطن کردند بشبت جلای روح از بدن ست
فرمان مطاع پادشاه بر الجمله نفاذ یافت که ارباب ثروت و اغنیا
و توانگران و خداوندان نیز ره پرور بطعام مشفقانه قناعت نمایند
و خورش معهود چاشت را بدرویشان و اهل فاقه دهند و از خزینه
نیز مالی خطیر ضمیمه آن ساخت تا در وجوه مهمات و عوارض حاجات
فقرا و مساکین انفاق کردند تا مدت قحط و غلا بسر رسید شد و خلق بحد اطیب
نعمت رسیدند

ان عمر بن الخطاب و ابوبکر ارسلا

خالد بن ولید و شکلاه ان یقتل علی بن ابیطالب علیه السلام فی صباح
الی غد لک واتفقوا علی المواعدة لصلوة الصبح اذ نهی اخفی وارفع للشبهه
علی بنی هاشم فسمعت اسماء بنت عمیس رحمها الله زوجة ابوبکر کلام القوم
بعثت بجاریتها الی امیر المؤمنین علیه السلام و قالت قولی له ان ملاء

تسلم علیک وتقول لک ان الملا یریدون قتلک صلوة الصبح فقال علی
علیه السلام قولی لمولاتک یرحمها الله تعالی لمن یقتل الناکثین والقاسطین
والمارقین ثم ان ابا بکر قال لخالد صل الی جنب امیر المومنین
فاذا سلمت عن یمینی فاضرب عنقه قال فجاء خالد بن الولید بعد
الی المسجد وقام وسل سیفه فصلی الی جنب علی بن ابیطالب
علیه السلام وقام ابوبکر للصلوة فلما جلس للتشهد ندم علی ما قال
وخاف الفتنة وذکر شدة باس علی بن ابیطالب فبقی متحیراً
لا یقدر ان یسلم حتی کادت الشمس ان تطلع ثم التفت الی
خالد قبل التسلیم وقال لا تفعل یا خالد ما امرتک ثم سلم بعد
ذلک قال فالتفت علی بن ابیطالب علیه السلام الی خالد فاذا
هو مشتمل علی سیفه فقال یا خالد او کنت فاعلاً ما قال له ابوبکر فقال
ای والله والله لولا انه نهانی لضربت عنقک فقال علی بن ابیطالب
علیه السلام کذبت یا ابن الازرق اما والذی فلق الحبة وبرئ النسمة
لو سبق به القضاء لعلمت ای الفریقین شر مکاناً واضعف
جنداً ثم انه علیه السلام اخذ خالد بیده فعصره عصرة فصاح
صیحة منکرة وجعل خالد یرغو رغاء البعیر الی ان احدث فی ثیابه
وجعل یضرب برجله الارض وسنی ومات فقال ابوبکر لعمر هذه هذه

٧

بر بانیدی دوزخ اندازد و زبانه طبقه مع ایشانرا بدوزخ اندازد
وبعد از نهضتهای خریف بنه دوزخ رسند و زبانه آتش ایشانرا
بالا اندازد و زبانه ایشانرا بطبقه مع تقعر دوزخ افکند و بر بیمی
منوال معذب باشند وگویند با ایشان و بچشید عذاب سوزانرا در حدیث
آمده اگر گرزی از آن گرزها بر زمین دنیا افتد همه آدمیان و پریان جمع شوند نخواهند
آنرا بر دارند   در کتاب بحار الانوار روایت نموده است از حسن بن
مفضل از پدرش که گفت از امام ثامن ضامن امام رضا ع شنیدم
فرمود مَن تَذَکَّرَ مُصابَنا وَبَکی لِما ارتُکِبَ مِنّا کانَ
مَعَنا فی دَرَجَتِنا یَومَ القِیمَة   هرکس یاد بیاورد مصیبت مارا
وگریه کند بجهت آن بلاها که بما رسیده است میباشد در درجه ما در روز
وَمَن ذَکَّرَ مُصابَنا فَبَکی وَاَبکی لَم تَبکِ عَینُهُ یَومَ
تَبکِی العُیونُ وهرکس ذکر نماید مصیبت مارا و بگرید و بگریاند نگرید

چشم

چشم او روزیکه همه دیدها گریان است وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا
یُحْیٰ فِیهِ اَمْرُنَا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ
و هر کس نشیند در مجلسی که احیاء امر ما در آن مجلس بشود نمیرد دل در روزی
که همه دلها از خوف خدا مرده است در کتاب آمالی است از
حضرت امام رضا ع اِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ اَهْلُ الْجَا
هِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ الْقِتَالَ بدرستیکه ماه محرم ماهی بود که
اهل جاهلیه حرام میدانستند در آن ماه قتال و جنگ را
فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَهُتِكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا
و این امت حلال شمردند خون ما را و مباح دانستند هتک حرمت ما را
وَسُبِيَ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَنِسَاؤُنَا و اسیر نمودند در این ماه
اطفال و زنان ما را وَاُضْرِمَتِ النِّيرَانُ فِي مَضَارِبِنَا
و افروختند آتش در خیمه‌ها و منزلهای ما

وَانْتُهِبَ مَا فِيهَا مِنْ ثِقْلِنَا و غارت نمودند و آنچه بود
در خیمه‌ها از اموال و اسباب وَلَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللهِ حُرْمَتُهُ
فِي اَمْرِنَا و حرمت پیغمبر خدا را در حق ما اصلا رعایت نکردند پس
حضرت امام رضا ع میگریست و فرمود اِنَّ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ
قَدْ اَقْرَحَ جُفُونَنَا وَاَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَاَذَلَّ عَزِيزَنَا
بِاَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَاَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ اِلَى يَوْمِ الْاِ
نْقِضَاءِ بدرستیکه روز قتل حسین ع مجروح ساخت چشمهای ما
و جاری نمود اشکهای ما را و ذلیل گردانید عزیزهای ما را در زمین کربلا که باعث
حزن و اندوه باشد تا روز قیامت و تا آن روز غم و اندوه ما تمام نمیشود و بعد از آن
فرمود فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَاِنَّ الْبُكَاءَ
عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ پس باید بر مثل حسین گریه کنند
کنندگان گریه چرا که گریه بر او میریزد گناهان عظیمه را پس هر گاه
شمه از ثواب گریستن شنیدی پس باید آنکه از جمله کسانی که بیش

از

از وقوع این مصیبت عظمی گریسته و قطرات اشک از دیده بارید
آدم و حضرت حوا ابهه است چنانچه وارد شده است
در معنی قول حضرت که فرموده فَتَلَقّٰی آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِمَاتٍ
حضرت آدم صفی الله دید اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه علیهم السلام را بر ساق
عرش پس جبرئیل او را تلقین نمود آدم گفت یا حَمِیدُ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ یا عالی بِحَقِّ عَلِیٍّ یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَةَ یا مُحسِنُ
بِحَقِّ الحَسَنِ وَالحُسَینِ وَمِنکَ الاِحسانُ فَلَمّا ذَکَرَ الحُسَینَ
عَلَیهِ السَّلامُ سالَت دُمُوعُهُ وَانکَسَرَ قَلبُهُ چون
آدم علیه السلام بنام مبارک حسین ع رسید و آنرا ذکر کرد اشک از دیده
فرو ریخت و دل مبارکش خاشع و شکسته شد و گفت یا اَخِی جَبرَئیل
ما لِی اِذا ذَکَرتُ الخامِسَ یَنکَسِرُ قَلبِی وَتَسِیلُ عَبرَتِی
الجبرئیل سبب چیست که هرگاه اسم پنجمی که حسین باشد یاد میکنم دلم
میشکند و اشک از دیده من جاری میشود جبرئیل گفت
یا

در عیبهای اسب

دراب جب حرون تنکران و تاخ زن + سکندر خور و شبکور
کاهل و بدراه + کلوس کجدم و چپل شوریا آدم گیر
یسار و عقرب و چپ ستم سفید کام سیاه

آب سو یا باتان آت

حرون
سرکش که چموخ هم گویند

تنکران
که راهی را او میکند بکر متصل باشد

تاخ زن
معروفست

سکندری خور
بدرین آت

شبکور معروفست

کاهل معروفست

بدراه معروفست

کلوس
پایین لب و بینی آن سفید باشد آنرا اشوم و بدبخت گویند

کجدم معروفست

چپل
دست راست و پای چپ سفید باشد

شوریا
در وقت رفتن پاهای بر دست نزند

آدم گیر
قاپاقان آت

یسار
که دست چپ در وقت ایستادن پیش گذارد بد یمن است

عقرب
گوشتچه در رو و پیشانی بد یمن نشانه داشته باشد

چپ ستم
چپ باشد

سفید کام
که تا حنکش سفید باشد تیره که آن را قره

حس مشترک
در مقدم بطن از دماغ

حواس ظاهره باطن که ادراک میشود با او صور محسوسات

خیال
در مؤخر بطن اول دماغ که حافظ صور و خزانه حس مشترک است و حافظ قوه اوست

واهمه
در اول بطن اوسط از دماغ که مدرک معانی جزئیه است در امر محسوس

حافظه
در مقدم بطن ثالث از بطون ثلثه دماغ که حافظ معانی جزئیه است و خزانه واهمه است یعنی آنچه ادراک نمود حافظه نگاه دارد

متصرفه
در مقدم بطن اوسط دماغ که ترکیب میکند صور را با صور یا معانی را با معانی الخ قوه هرگز نه کنج نشود متخیله گویند و اگر از روی عقل باشد قوه عاقله گویند

مجموع حواس ظاهره و باطن ده است یعنی مشترکه خیال واهمه حافظه متصرفه

حواس ظاهره پنج است سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است و حواس باطن نیز پنج

بعد از بسمله

الحمد لمن لا یستحق الحمد الا هو والصلوة علی من اسری به
السبحان من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی لا ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی صاحب مقام دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی سیما علی ریحانته السایر فی
الصحاری والبیداء اصحاب المصیبات والبلوی المدفون
فی ارض کربلا والبلاء المذبوح عطشانا من القفا
المسبل الماء علی الاعداء الاشقیاء المانعین علیه
وعترته من الرجوع الی مدینة جده محمد المصطفی
ولعنة الله علی اهل الخیلاء والقتل والاذی من الیوم الی
للقاء الجزاء فی کل طرفة عین عدد ما فی الارض والهواء والسماء

[illegible]

علی والحسین علی القفا تسیل دموع العین بصفحة
کاضحیة فی عید اضحی الی المنی یقبله فی کل آن ولحظة
علی یا علی بن المنی لمنا یاثر کنی وبادرت فی الجنات نحو الاله
بنی لئن لاقیت جده فقل له ایحدثنا خیرها قتیل الرعیة

تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح
فوا اسفا علی هابیل ابنی قتیل قد تضمنه الضریح

حضرت حسن ع

یا کوکبا ما کان اقصر عمره وکذا تکون کواکب الاسحار
ان الکواکب فی محل علوها لتری صغارا وهی غیر صغار
ولقد جریت کما جریت لغایة فبلغتها وابوک فی المضمار
فاذا نطقت فانت اول منطقی واذا سکت وانت فی اضماری
عجل الخسوف الیه قبل اوانه فمحاه قبل مظنة الابدار
فکان قلبی قبره وکانه فی طیه سر من الاسرار

[illegible]

ان القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار

قال امير المؤمنين ع في قوله تعالى لتسئلن يومئذ عن النعيم قال الصحة والامن والقوة والعافية وقيل الماء البارد في ايام الحر

قال رسول الله اعمار امتي ما بين الستين الى السبعين وقل ما يتجاوزها

تزود من الدنيا فانك راحل وبادر فان الموت لا شك نازل

روي ان الله ملكا ينادي ابناء ستين عدوا انفسكم في الموتى

العمر قصير والسفر بعيد فاشتغل بصلاح ايامك وتزود لطول سفرك او تنفع بما جمعت فقدم من مفرك قبل ان تزع عنه فتحاسب به ويحظى به غيرك فما اقل مكثك في دار الفناء واعظم مقامك في دار البقاء

قال بعضهم الشيب رائد الموت ونذير الفناء ورسول المنية وقاطع الامنية واول مراحل الآخرة مقدمة الهرم ورائد الانتقال ونذير الآخرة وواعظ فصيح وهو للجاهل نذير الغافل بشير وهو سمة الوقار وشعار الاخيار ومركب الحمام والشباب حلم المنام

معذور خواهی داشت خالد بن ربیع را روایت کنند که گوید در بغداد در مسجد جمعه نشسته بودم که قومی در پیش من غیبت شخصی میکردند من با ایشان متفق شدم شب در خواب دیدم مردی سیاهی با طبقی در نزد من آمد طبقی پر از گوشت خوک در نزد من نهاد و گفت بخور گفتم گوشت خوک نمیخورم بانک بر من زد که گوشت همه برادر خود خوردی چرا گوشت خوک را نمیخوری تا پاره از گوشت در دهان من نهاد من از هول بیدار شدم بخدا تا چهل روز مزه گوشت خوک در دهان من بود و هرچه میخوردم میداشتم که گوشت خوک است

در هر مجلس سه چیز باشد رحمت خدا در آن مجلس نیاید اول یاد کردن دنیا دوم قهقهه سیم غیبت گویند سر حلقه ارباب علم ابراهیم ادهم شخصی که یک از دشمنان وبدخواهان خود را غیبت کرده بود از روی نصیحت ونیکوخواهی خطاب کرده گفت ای مسکین در دادن دنیا بخود به دوستان بخل کرده بر سر بکیدنار بز زیدی و در بذل آخرت خود به دشمنان مضایقه نکرده بوده ونی ورزیدی عقلاء در این بحث معذورت عنیا رند و در این معنی از جمله کریمان نمی شمارند و در اصل شرع بد مذموم و ممنوع است شنیدن آن نیز نامشروع وچنانچه بسر الکثر زبانرا از بر شهدنان غیبت بر دهان نمیایه آلود ورخنه گوش را نیز از تطرق این مزخرفات باطل و سخنان بیهوده نگاهداشتن باید نمود چنانچه حضرت فرموده نزهوا اسماعكم عن استماع الغيبة فان القائل والمستمع لها شريكان في الاثم

اگر سگ یا گوسفند بجهد و بچه از ایشان حاصل شود ۱۲
پس اگر به سگ شبیه است نجس است و اگر به گوسفند شبیه است
یا به هیچ حیوان شبیه نیست طاهر است
در قلیله وضو برای هر نماز باید و در متوسطه یکنوبت غسل از برای نماز صبح
و در کثیره سه غسل یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی
از برای نماز شام و خفتن
اگر کسی در دانستن قبله خبری ظاهر نباشد و شخصی هم یافت نشود که از
قول او ظن قبله بهم رسد برآن شخص واجب است که نماز را چهار
نوبت بچهار جانب بگذارد و اگر وقت وسیع باشد و اگر تنگ باشد
بهر طرف که در وقت گنجد نماز بگذارد و اگرچه یکنوبت باشد بهر جانب
که خواهد بگذارد ساقط
اگر شخصی در نماز واجب رو بقبله کردن [illegible]
نشود مثل اینکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت
نماز تنگ باشد برآن شخص واجب است که در اثنای گریختن نیت هم
نماز بگذارد

أتأذنون لي في الدخول
رخصت میدهید که بدرون روم

قدّم الله أمرك
خدا تعالی کار تو را مقدم داشته است

چون نامه یوسف و پیراهن او چشم او روشن شد که فرزندان او همه خجل شدند
سر فرو افکندند الحی [illegible] گناه ایشان از عفو فرمود عرض کردند تو عفو کردی
یوسف نیز عفو کرده خدا ما نه [illegible] تو شفیع باش ما را و از خداوند بخواه با را عفو
کند قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین یعقوب گفت حق
قال لعه سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم [illegible] بود
که یوسف در الحال استغفار نمود و عفو کرد از ایشان و یعقوب نیز انداخت
گفت سوف استغفر لکم و وعده نمود [illegible] انتظار وقت [illegible] جمعه
شب جمعه [illegible] فیها لا [illegible] الخیر یا وقت سحر و بالاسحار هم
یستغفرون فی الخیر شب اول شب بگذرد منادی از آسمان ندا کند
این المتعبدون ثلث [illegible] بگذرد از بهشت ندا کنند این المتعبدون
این المتهجدون ثلث بگذرد از آسمان بگشایند از عرش ندا آید این المطـ
چون سحر شود همه درها باز شده درهای آسمان بگشایند
چون یعقوب از منتظرین بود انتظار منادی عرش میکشید چنانچه
وارد شده در زمان ماضی [illegible] بود همیشه ساکت بود وقت سحر شد
بانگ و فریاد میکرد از وی پرسیدند گفت همه وقت من وی را الحوالم و
وقت او حرامیخوانند و خواستوی میکرد و وقتیکه بدون رضا
یوسف که مظلوم بود شفاعت کو [illegible] بود من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه

وارد شده جمع برادران نزد یوسف و یعقوب آمدند در حال خوف
و اضطراب که هر چند ایشان از جرم ما عفو نمودند لاکن عفو الهی
نباشد همه فیض نخواهد بود بجوالی الکاف یعقوب اسرائیل
روی بقبله آورد یوسف در قفای او ایستاده و برادران کنار
در عقب ایشان بخشوع تمام صف کشیدند دلت لاعی و تضرع برآورد
در بعض کتب یافت [illegible] دعا و زاری مینمودند و [illegible]
نمیدند ، طرف ایشان [illegible] جبرئیل نازل
شد یعقوب فرمود ان الله اجاب دعوتک
۱۳

دیگر چه عیب از برای دیگران اثبات میکنی که خود مصداق آن آلحق باشی و اگر
هیچ نباشی یعنی عیب تر این که اوقات شریف را الکن بر زده و کیر رد
و قبول این و آن در میبازی و عمر را از را بون کرکی خبر دار خوار عیب کسان
صنایع میسازی عیب خود را هنر خود میپنداری و نقص جرم ما نرا کمال خود میشماری
و میدانی هنر و کمال آنست که دیده تفحص و تفتیش از دیگر و بر عالم پوشیده
یکبارچه با حوالی باصلاح حال خود پردازی و دست تعرض از گریبان احوال
خلایق کوتاه کنی در مذمت این شیوه زشت و خبیث بیش از انوار دست
که خامه بیان را از استقصای آن [illegible] بلکه یارا نیست تا [illegible] از این صفه
نا منحنی زیر و زبر و آتش [illegible] و کینه در کانون سینه روشن و شعله ور میکردد
و بسیار ابواب انتشار را که از ان جمله خاک ریز کدورت کرده

از فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است
یک گز دست و گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض
در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت جوی متوسط است
که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مویست
از موی یابو که بعرض در پهلوی هم باشند
پس فرسخ شرعی یکصد و ۱۲ دوازده هزار
گز است و با انگشت دویست و هشتاد و هشت هزار
انگشت است و بجو یکهزار و هفتصد هشت هزار جو است
و بموی یابو [illegible] هزار صد شصت و هشت هزار
مو است

١٥

[illegible]

اما غیبت عبارت است از غایب نه تصریحاً یا اشعاراً بعیب کسی کردن بعنوانی که اگر آنکس شنود آزرده شود که ایصفت خبیثه نا بیند که در این روز کار رجال و حمالان و نقل مجلس برزه فالان کردیده در مذاق اهل ایمان و بنص صریح قرآن بمنزله خوردن کوشت میته است قال الله تبارک وتعالی وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا حاصل معنی اینکه باید غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد احدی از شما اینکه بخورد کوشت برادر خود را در حالیکه مرده باشد البته کوشت آن برادر یعنی غیبت کردن مانند خوردن برادر مرده است واز جناب مستطاب نبوی صلعم منقولست که مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَتَقَبَّلِ اللهُ تَعَالَى صَلَوتَهُ وَصِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ ونیز از آنحضرت که إِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي ثُمَّ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغِيبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ صَاحِبُهُ وهم از آنسرور مرویست مَنِ اغْتَابَ امْرَءًا مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ وُضُوءُهُ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَفُوحُ مِنْ فَمِهِ رَائِحَةٌ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذَّى بِهِ أَهْلُ الْمَوْقِفِ کویند شخصی غیبت یکی از زهاد کرده بود چون خبر بزاهد رسید طبقی رطب از برای او فرستاد و رقعه نوشت که شنیدم تو حسنات خود را بجهة من هدیه کرده بودی خواستم تلافی احسان تو کنم چیزی که بهدیه تو برابری کند مقدور نشد

16

[illegible]

ملعون است کسی که زیارت کند و ملعونست کسی که قصد زیارت کند

و ملعونست کسی که با سوء اندیشه زیارت کند

هفت شهوت است (۱) شهوت جاه جلال (۲) شهوت [illegible]

(۳) شهوت عمارات زرنگار عالی بنا (۴) شهوت اطعمه و اشربه خوشگوار

(۵) شهوت مباشرت و معاشرت شاهان و امردان نورسیده (۶)

(۶) شهوت البسه فاخره پرنگار (۷) شهوت [illegible]

و مصاحبت ظرفا و ندیمان با رود و سرود و ملعب

لعب گذرانیدن

هفت صفات دیگر

(۱) صفت تکبر (۲) صفت ریاست (۳) صفت حسد و کینه (۴) [illegible]

(۵) بخل (۶) ظلم (۷) خشم و تندخوئی

وسوگند بستاره ظاهر شونده در شب و رونده وما ادریک وچه چیز دانا

گردانید تورا بدانیکه ما الطارق که چیست طارق النجم الثاقب

ستاره ایست درخشنده و فروزان چون شعله آتش که از غایت درخشندگی

گویا نقب میکند تاریکی شب را یا در آن نفوذ میکند یا شهاب ثاقبه که رجم شیاطین

میکند جواب قسم اینکه ان کل نفس نیست هیچ نفس لما علیها حافظ

الا براونکه با نیست وآن حق تعالی است وکان الله علی کل شیٔ رقیبا

یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل اورا و از حضرت رسالت مرویست که

صد و شصت فرشته بر هر مؤمن موکلند که آفات و بلیات و شر

شیاطین را ازوی دفع کنند فلینظر الانسان پس باید نظر کند آدمی

یعنی هر که منکر بعث است او باید نظر کند که در نگرد در اصل ایجاد

خود که مم خلق از چه چیز خلق شده خلق من ماء دافق آفریده شده

است از آبی جهنده و ریزنده در رحم و یا آبیکه صاحب آن ریزاننده آنست

در رحم یخرج بیرون میاید آن آب من بین الصلب از میان پشت

مردان والترائب از استخوان سینه زنان که نزدیک بقلاده است

یعنی محل کشیده شدن منی از اعضا صلب و ترائب است انه

بدرستیکه خدایتعالی آفریننده ایشانست از نطفه علی رجعه

بر

بلدهای فراوان بنمود چنانچه روز چهارشنبه آخر ماه محرم بود که یکی

از علمائی اوبسا بیامد و خبر آورد که جماعتی اشرار غلامان ترا بکشتند و گاوانت

که سپرده بایشان بود بغارت بردند هنوز این سخن در میان بود که دیگری رسید

گفت ای ایوب آتش عظیم از آسمان فرود آمد شبانان و گوسفندان ترا بسوخت

هم در این گفتگو بودند که شخصی دیگر آمد گفت گروهی از سواران کلدانی و لشکر

پادشاه بابل ساربانان را کشته و شتران ترا بغارت بردند ناگاه مردی

با گریبان چاک و خاک بر سر کنان فریاد بر آورد که ای ایوب امروز فرزندانت

بخوردن طعام مشغول بودند که خانه بر سر ایشان فرود آمد همگی هلاک شدند

[illegible]

بر باز گردانیدن او یعنی براعاده او در روز بعث و نشور لقادر هر آ
تواناست مقاتل گفته که معنی آنست که قادرست بر باز گردانیدن
آدمیرا از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و نطفه بصلب و ترائب
و قول اول اصح است پس خدا تعالی قادرست براعاده جمیع آدمی
یوم تبلی السرائر در روز آزموده شود نهانیها یعنی ظاهر شود
مخفیات ضمایر و عقیده و نیات تا طیب از خبیث متمیز گردد
یا فرایض اعمال ظاهر کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسیرا از ان
اطلاع نداشته باشد و تکلف بعد ان قائل بعجبه و نکرده فما له
پس نباشد مر او را که منکر بعث و نشور بود و فی علی معنی و شر در من قو
هیچ توانائی در نفس او تا عذابرا از خود باز دارد ولا ناصر و نه یاری که عذ
کار او عقیده برا از خود دفع نماید و بعد از آن از برای تاکید قسم دیگر یاد میکنی
که والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان که خداوند باز گردنده است
والارض ذات الصدع و سوگند بزمین که خداوند شکافنده است یعنی
شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون میاید و چشمها روان میکرد
جواب قسم اینکه انه لقول فصل بدرستیکه قرآن هر آینه سخن

جدا

او گوید من نامه را چگونه از پس پشت بخوانم پس گردن او را باز پس شکنند تا نامه
خود را ببیند تاریک و سیاه پس عاجز و متحیر شود و نتواند که او را بخواند
فسوف یدعو پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا یعنی هلاکت را
و یصلی سعیرا و او در آید با آتش افروخته و همیشه ملازم او باشد اینکه بیان
موجب این عذاب میکند انه کان بدرستیکه اینکس بود در دنیا فی اهله
در میان کسان خود مسرورا و شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار انه
ظن بدرستیکه او گمان برد ان لن یحور اینکه باز نگردد بخدا یعنی او را بعث
و نشور نبود بلی آری او را بازگشت خواهد بود ان ربه بدرستیکه
پروردگار او کان به بود باعمال او بصیرا بینا پس او را فرو نخواهد
گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و جزاها و خواهد رسانید فلا اقسم
پس سوگند نخورم بالشفق بسرخی آفتاب که بعد از افتاب از
مغرب دیده شود واللیل وما وسق و آنچه جمع کند و فراهم آورد
و بپوشد یعنی هر چیز تاریکی شب آنرا جمع کند فرو پوشد بعد از انکه در روز
منتشر شده باشد والقمر و سوگند بماه اذا اتسق که مجتمع و مستوی شود
و تمام و کامل گردد و این وقتیست که بمرتبه بدریه رسیده باشد در شب
چهارده هم جواب قسم اینکه لترکبن هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید

یعنی

یعنی اقدام کنید بملاقات غایر طبقا عن طبق حالی پس از حالی که مطابق
یکدیگر باشید در شدت وهول مراد مرگست وشدایدان و اهوال قیامت
و مواطن آن که یکی بعد از دیگری دیده شود بعد از آن بر سبیل تبکیت و انکار
میفرماید که فما لهم پس چیست کفار قریش را که با وجود این احوال و تفاوت
مراتب لایؤمنون که نمیگروند بخدا و روز آخرت و القرآن مجید و بحضرت رسالت و تصدیق
نمی نمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج واذا قرئ علیهم القرآن و چون خوانده
شود بر ایشان قرآن لا یسجدون فروتنی میکنند و منقاد آن نمیباشند
که نماز نمیگذارند و یا سجده نمیکنند بر تلاوت و باتفاق علما این سجده
از سجدات هفده گانه است و سجده ناکردن کفار نه جهت تصور دلیل و انقطاع
حجت است بل الذین کفروا بلکه آنانکه بکفر گرویده اند یکذبون تکذیب میکنند
مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن و ایمان نمیآرند بجهت الف آبا و رؤسا
و تقلید بابای خود در تکذیب والله اعلم و خداوند داناتر است بما یوعون
بآنچه نگاه میدارند در ظرف دل خود از کفر و بآنچه میپوشند از کینه عداوت
مؤمنان فبشرهم پس مژده ده ایشانرا بعذاب الیم بعذاب دردناک ایراد بشارت
در مقام انذار برای تهکم است الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویده اند
وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو لهم اجر مر ایشانراست مزدی
غیر ممنون ناکاسته و نابریده یا منت نهاده

خود را از شکم بنیدازد وتری الناس و ببینی آدمیان همه محرومان از شدت
وهول آن روز سکاری در حالیکه مستان باشند یعنی مانند مستان
عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد وما هم بسکاری و حال آنکه
ایشان نباشند مستان و از روی تحقیق و اگرچه در رأی العین مست نمایند
و هم چنین مست باشند ولکن عذاب الله شدید لیکن عذاب خدای سخت است
و بجهت هول و دهشت آن بیهوش نمایند
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون
الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون ای آنانکه گرویده اید قوا انفسکم
نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی و صبر بر طاعت و عبادات واهلیکم و نگهدارید
اهل خود را از زنان و فرزندان بوسیله مفروضات و نصایح و مواعظ نارا
وقودها الناس والحجارة از آتشی افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار و در
حدیث آمده که رحمت خدا بر مردی که گوید اهل بیت خود که ای اهل بیت و عشایر
بر شما باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة و در حق مسکین و یتیم
و همسایها احسان نمائید که حق تعالی ایشانرا با شما در بهشت
جمع

جمع کند و از عقب ایشان زاری کنند و در روایت آمده که بتحریر عذاب
آنکس در روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل باشند و ایشان را
تعلیم فرایض نکنند علیها ملائکة غلاظ شداد سخت کاران و توانا در
تعذیب دوزخ را با ایشان قوة جنگ و ستیزه باشد لا یعصون الله
ما امرهم نافرمانی نمیکنند خدای را آنچه فرموده باشد ایشان را
ویفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده میشوند بدان بلکه
هر چه مامور شدند بلا تعلل بآن قیام نمایند

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ
وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَ
قَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ
وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ
عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ

دمیده شود یک دمیدن و آن نفخه اولی ست و نزد بعضی ثانیه است حصر
چون اسرافیل نفخ صور کند وحملت الارض والجبال و برداشته شود زمین و کوهها
از اماکن خود بزلزله یا بادهای سخت فدکتا دکة واحدة پس در هم شکسته شوند
همه زمین و کوهها شکستنی و همه زمین و کوهها یکبار شکسته شود و خورد کرده شود مانند
گرد در هوا ناپدید گردد و زمین هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نماند
فیومئذ وقعت الواقعة پس در آن روز واقع شود ساعت واقع شونده یعنی حادث
گردد قیامت و انشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی یومئذ
واهیة پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود چون پشم رنگین شده زده
والملک علی ارجائها و فرشتگان بر کنار آسمان باشند یعنی چند آسمان
ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی مجتمع شوند تا چون
فرمان الهی در رسد در باره مؤمن و کافر بلا تاخیر بآن اقدام نمایند ویحمل عرش
ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و بردارنده عرش پروردگار ایشان است بر
بالای ملائکه که بر اطراف آسمان باشند در آن روز هشت ملائکه مرویست که
حاملان عرش امروز چهار اند و چون روز قیامت شود چهار فرشته دیگر مدد
ایشان فرستد و عظمت اجسام ایشان بحدیست که مقر پای ایشان در زیر

[illegible]

[illegible]

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ
کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ

ای آنانکه گرویده اید لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید چیزرا که
نمیکنید و بجا نمیآورید کبر مقتا عند الله بزرگست از روی شدت و غضب
و خشم نزد خدا ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه بگوئید آنچه را بجا نمیآورید

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُلْهِکُمْ اَمْوَالُکُمْ وَلَا اَوْلَادُکُمْ
عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِکَ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ

ای کسانیکه گرویده اید لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله باید مشغول نسازد
شمارا از مالهای شما و نه فرزندان شما از یاد کردن خدای که آن صلوة و خمس است
یا جمیع فرایض یا قرآن یا حج یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا چه مقتضی
ایمانست که اسرار خدا غالب باشد بر دوستی همه اشیا مراد نهی ایشانست از
مشغولی باموال و تصرف در آن و سعی در تدبیر آن و تلذذ و استمتاع و سرور شدن
بلقای اولاد و محبت آن بازمانند از حق طاعت رحمان و لهذا حق تعالی میفرماید
و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون و هرکه بکند این کار را یعنی مال و فرزندان
از حق بازمانند و ایشان زیانکارانند که عظیم بهارا بحقیر فانی فروخته اند

از وادیه جهنم که در او حرکت دایم دورخیان جمع شده باشند بر ایشان بکشایند
تا ایشانرا با غلال و سلاسل که داشته باشند بربندند و آن وادیه در آنجا منغمس سازند
داو صاحب و سوند ... ایشان از یکدیگر بگسله پس از حق تعالی ایشانرا از آنجا برون
آورده اعضای ایشانرا بهم جمع کنند و بیافرینند و باتش سوزان عذاب نمایند
پس باین دستور همیشه در عذاب جحیم و عقاب جهیم گرفتار باشند ۲۱

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ جَنَّتَانِ

و برای کسیکه بترسد مقام ربه از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف
حساب و بجهة آن ترک معاصی نماید جنتان دو بهشت است یا مراد بمقام
او سبحانه باشد بر عباد یعنی کسیکه بترسد از آنکه خدای شاهد و حافظ اعمال اوست
و بجهت آن بر معصیت جرئت نکند او را دو بهشت است و مؤید این است
که امام جعفر صادق در تفسیر آن فرموده که هرکه بداند که خدا تعالی افعال او را می‌بیند و اقوال
او را میشنود و او بجهت این معاصی را ترک شود او را دو بهشت است فی الجمله دو بهشت یکی
جنت عدن و دیگری جنت نعیم یا کثیف انسی راست و دیگری خفیف جنی
یا یکی برای ادای طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل
یا یکی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز
و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر و در موضع آورده که او را باغ هند

ذوانا

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ اند دو جنت خداوندان شاخ اند که موجب اوراق
و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و منشأ امتداد ظل که مستلزم
استراحت است در تحت آن و از ابن عباس منقولست که افنان
یعنی الوان نعم است یعنی در بهشت مشتمل بر انواع نعمتها
فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ در این دو جنت دو چشمه اند که روان
میشوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعلی منازل یا اسافل یکی تسنیم و دیگری
سلسبیل و در مقام تنزیل گفته که هر جنت با هر چشمه آب روان
گیر باشد که آنکه [illegible] در چشم او جاری باشد از خوف حضرت باری چنین
چشمها برای راحت و لذت شاهد [illegible] فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ
زَوْجَانِ در این هر بهشت از هر نوع میوها زوجان دو صنف
مثل کل یکی که مانند ش کل ذکر و انثی فیش و آن دو صنف یکی معروفست که
در دنیا دیده باشد و دیگری غریب که ندیده باشد یکی تر و دیگری خشک
انکه [illegible] ابن عباس فرموده که در دنیا هیچ میوه نباشد
و شیرین [illegible] بهشت باشد حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین باشد
پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار نعمتهای حط میکند
مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ
در حاشیه

۲۵

قال الله تعالی و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله اشاره شده که جناب قدس الهی
در آیه چه میثاق گرفته از الجمله میثاق عبادت حق که بوحدانیت الله است و اینچنین موقوف معرفت
احکام عبادات است [illegible] ۳ مجلس است یکی مجلس تعلیم علوم دینیه و احکام
شرعیه ۲ مجلس ذکر فضایل جناب علی بن ابیطالب ۳ مجلس تعزیه جناب سید الشهدا علیه
معتبر فرموده یک ساعت نزد مذاکره علم از اصول و فروع بهتر است از عبادت یکسال که روزها
صایم و شبها بنماز استقامت باشد و هر کس بیرون رود از خانه خود برای طلب مسئله دینیه
قدم ثواب پیغمبری و هر حرف که بشنود یا بنویسد شهر در بهشت میدهند و هر قدم ثواب
شهیدی از شهدا میدهند زنی از جناب فاطمه زهرا مسئله پرسید جواب فرمود نکاه
زن از کثرت سؤال خجالت کشید فاطمه فرمود سلونی الکنی لا کرانت هر که که بار بر بالای بام
برد صد هزار دینار اجر بگیرد گفت نه پس فرمود هر مسئله که جواب او بگو میکنم
جزو نیست بیشتر است از آنکه از زمین تا عرش اعلی پر شود از لؤلؤ جناب رسول الله
فرمود علما شیعتنا محشور میشوند خلعت میدهند با تاج تقدیر که بنشر علوم و اهتمام کرده اند
۲۲ وارد میشود خلق حقی یکی از آنها تاج هزار هزار حله از نور میدهند

[illegible]

منافیات در صلوة و این بر دو قسم است یکی منافیات مطلقه که بوجود و صدور آن
عمداً یا سهواً یا جهلاً نماز باطل میشود ۱ خروج حدث ۲ التفات بوجه بخلف مستطیل است مطلقاً
۳ انحراف بجمیع بدن بخلف و نفس بدن و بنا بر منطق
لا یمنی و بنا بر کرده است
نه سهواً ۴ بکاء اله عمداً باشد یا سهواً هر چند لا صوت باشد و بکه طلب
و ثناء مرضی هر گاه قصد حکایت و تلاوت باشد مبطل است و الا فلا قسم دوم مبطله
در حال عمد نه سهو ۱ دلت ... در دلت را التکف اثنی و بالعکس حرام
عمداً لا سهواً ۲ تکلم بدو حرف هر چند ... باشد و هم چنین حرف واحد
حرف در لغت عرب قی یعنی نگاه دار و فانی وع کوش کن ... از آنکه
... و تکلم مبطل است عمداً لا سهواً
... فقد طفل از چاه ... باشد یا نه
... در ... مبطل است ... درد ...
عاره یعنی ... قسم ... مبطل است
متعلق است بآیه قرائته ... مثل آنکه اذن دخول مستطیل بگوید ادخلوها
انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
امنین یا منع از دخول ... بگفتن ... تنحنح و تنفخ و تاره ...
و اما تکلم سهواً یا بلفظ اتمام صلوة مبطل نیست ... سهو باید و تنحنح
و حرف باشد متمیز بیش مبطل است و هر گاه تکره شود در تکلم در نماز جایز است بقصد رضا
هر چند احوط اعاده است ششم ... ضحک قهقهه عمداً مبطل است هر چند بی ... صوت
هر چند با صدا باشد و اما تبسم ... قهقهه نزد ... چهارم فعل کثیر عمداً مبطل
از آن فعالیت که ... آن در عرف ...

ومتمم در جمیع کلمات دو اجب است ... رفع رأس از سجده اولی و جلوس بعد از سجده با تمام
طمأنینه و هم چنین در سجده ثانیه و رفع آن لازم است ... المقدمه اما جلوس بعد از سجده
ثانیه جلسه استراحت مستحب است و طمأنینه در سجده ... واجب است بقدر ذکر واجب
جلوس با طمأنینه در حال تشهد و ... تشهد الملک اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اولی طریقه معروفه است السلام علیک ایها النبی
... سلام است بخلاف ... سلام آخر ... از صلوة خارج میشود

در جهر ... و ... صوت ... عدم ظهور ... هر چند قریب ... و جهی

از ... ادراس ... الفات ... با استماع نفس مصلی
و فوق آنکه ... و با آنکه هر گاه ... مصلی نشنود ... باطل است
و اگر در ... مصلی در ... نماز باطل است علامه محقق در معتبر علامه
منتهی دعوی اجماع نموده اند بر ان ... القدرة
قیام حال تکبیرة الاحرام و حمد و سوره مع الاستقرار و هر گاه ترک قیام یا استقرار نماید در هر
یک از اجزاء تکبیرة الاحرام یا حمد یا سوره نماز باطل است مطلقاً در تکبیرة الاحرام و با تعمد
در حمد و سوره مگر آنکه اعاده نماید جزء ... از حمد و سوره را مع الاستقرار ... از جمله
شرائط صحت صلوة مع التعمد ... پس باطل میشود نماز با ... فعل ... یعنی
عمداً یا سهواً هر چند در سهو ... اعاده ... سجده ... از ...
الکعب و عورت ... در مرد ذکر و بیضتین و ... از ... مارکبه ...
... ناف ... و این الاطلاق واقوی آنکه ... سر ...
و با ... نه ... در وقت ... و کل ... سر ... ...

٢

عورت و در این وقت فرق نیست میان رکوع و سجود حقیقی نبوده باشد و عورت اشاره
رکوع و سجود و اگر ستر منحصر شود بحصول در گل یا آب ستره واجب نیست بلکه اظهار
و زنان جمیع بدن عورت است و واجب است ستر جمیع بدن مگر وجه یعنی آن قدر که در
[illegible] هرچند زیاده باشد از قدر واجب الغسل در وضو و دستها از بند تا سر انگشتان و قد[مها]
سر و باطن قدمین ملحقه بظاهر است بجهت خروج از خلاف سید ابن زهره و کلو و کردن [illegible]
از عورت است و چیزی از غیر عورت ستر نماید بجهت باب المقدمه و هرگاه بدن او [illegible]
بجهت پیراهنی یا از زراعی ظاهر شود نماز باطل است هرچند در بعضی حالات مثل آنکه [illegible]
باید بکند از پیراهن کتان آستینی بعقب میرود و هم چنانی ستر جمیع موی زنان واجب است
شود نماز باطل است هرچند در بعضی مدت باشد و این در بالغه حره است اما کنیز محقق و [illegible]
سر برهنه ملکه کنیزها کرده اند نماز کنند حرام است و هم چنانی ام الولد [illegible] و طفل [illegible]
بجهت نفس صلوه است هرگاه بعضی از نماز محرم باشد یا در بلیت مطلقه شده باشد و هرگاه کنیز [illegible]
شود مطلق هرچند [illegible] و [illegible] یا اینکه از مطلع واجب [illegible]
برابر رکوع و سجود برابر [illegible] از برابر سجود [illegible] آنکه بنشیند برابر سجود [illegible]
نشسته بجهت تشهد و واجب است ستر عورت از جوانب اربعه و اگر در حال رکوع از جیب [illegible]
[illegible] خواندن و اگر حاجت [illegible] شد که عورت از آنجا ظاهر شود باطل است

مطهرات

آفتاب پاک میکند غیر منقول را از چیزهایی که نجس شده باشد مثل بول و [illegible] و رطوبت عالم نجس
زمین و گیاه و چوبه مثبت و در و پنجره و امثال مثبت یا آلات آهنی و غیره که مثبت
در آن و میخ دیوار و درخت مطلقا میوه که قرار داشته باشد بر درخت هرچند رسیده باشد
و گیاه زمین و سبزی مثل اسفناج و پیاز و غیرها که در زمین قرار داشته باشند و تنور
چیده نشده باشد و حصیر و بوریا و نرده بان و تخت مثبت و تنور نان پزی و در حصیر
و بوریا اظهر عدم فرق است میان منقول و غیر منقول و شرط است در تطهیر که تابیدن
شعاع آفتاب باشد پس هرگاه بی تابیدن باشد حرارت هوا و آفتاب خشک شود پاک نمیشود
بلکه نجس است بنا بر این در زمینی یا دیواری که نجس گردد ظاهر پاک میشود و هرچند باطن [illegible] آفتاب
خشک شود و اگر یکدفعه کل نجس باشد و خشک شود ظاهر آن نجس شود با آفتاب پاک میشود و اعتقاد
[illegible] اشراق شمس کافی است در تطهیر هرچند باد و هوا معاون او باشند و هرگاه موضع نجس
خشک باشد و ندانیم با آفتاب خشک شده یا غیر آن آن موضع نجس است نه باید که آن با رطوبت
نظر [illegible] استصحابی دوم انقلاب یعنی شراب منقلب شود به سرکه بنفسه یا بعلاج
علی [illegible] باشد بعد از انقلاب یا نه آن معالج مایع باشد یعنی سرکه یا چیز دیگر [illegible]
ظرف نیز بالعرض پاک میشود ولکن همان موضع اتصال سرکه و اما بالاتر نجس است باید بقصب بیرون آورد
یا حرف ملاقات نکند و اما اگر شراب را نجس است دیگر بملاقات نجاست بعد از انقلاب نجس است
شراب رفع نشود لاکن نجاست عرضیه باقی است و هم چنانی انگور در خم شراب ریخته شود و شراب شود
پس سرکه شود نجاست عرضیه باقی است علی الاشبه سیم آتش است و این مطهر است
چیزی غایط و استخوان نجس العین و هر نجسی را که خاکستر نماید و دود آنها پاک است و متنجس [illegible]

[illegible] الصلاة از مستحبات آنست و هرگاه ممیز نداده باشد [illegible] باطل است و [illegible] نزد [illegible] علم

باطل نیست هر چند واجب است تمیز زیرا که بر مکلف واجب است که قبل از شروع با آنکه مأمور به [illegible]

علم باجزاء مأمور به تحصیل نماید باجماع منقول است در شرح مفاتیح للمهتدی و [illegible] را [illegible]

در احکام الصلاة [illegible] و متعلقات آن لزوم تمیز از واجبات از مندوبات نیست و از اینجا

واضح شد که هرگاه مکلف با عدم علم بکیفیت صلوة آیات و عیدین یا جمعه یا جنازه

متابعت امام نماید فاسد نیست چنانچه متعارف بین العوام است که با وجود عدم علم بعدد

در رکعات و در رکوعات نماز آیات و تکبیرات و ادعیه صلوة جنازه اقتدا بامام الجماعة [illegible]

که هر قسم او عمل نماید او هم متابعت میکنند آن نماز باطل است باید اول علم بهم رساند [illegible]

نماز آیات مثلاً بعد اقتدا نماید اجزاء او اجماعی [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] و وجوب سوره [illegible] در سعة وقت و عدم اضطرار و خوف [illegible]

[illegible]

[illegible] از ضروریات و واجب است

[illegible] که در [illegible] آن [illegible] باشد و امثال ذلک از ضروریات و واجب است

قیام متصل در حال تکبیرة الاحرام و حمد و سوره و هرگاه در [illegible]

[illegible] باید [illegible] مطلقاً در تکبیرة الاحرام و [illegible] و حمد و سوره [illegible]

[illegible] و هرگاه اعاده [illegible] صحیح است و واجب است انحناء رکوع [illegible]

[illegible] کف دست [illegible] در آن [illegible] ذکر و واجب [illegible] آن [illegible]

[illegible] تسبیحه کبری و تسبیحه صغری در حال ضیق [illegible] صغری [illegible]

و واجب است رفع رأس از رکوع [illegible] و [illegible] سجود [illegible] یعنی [illegible]

جبهه با [illegible] و [illegible] ابهام [illegible] و کفین [illegible]

[illegible]

با تتمه بر دارو [illegible]

[illegible] و در [illegible] قطع نماید [illegible] نیست [illegible] در اثنای صلوة و اما

[illegible] اگر [illegible] متعلق [illegible] کثرت [illegible] باشد اگر متعلق [illegible] صلوة [illegible]

مبطل نیست [illegible] متعلق [illegible] صلوة باشد [illegible] قریب

باشد و در هر [illegible] صحیح است [illegible] موجب [illegible] صلوة [illegible] مبطل است [illegible]

در ساعت که [illegible] صلوة [illegible]

[illegible] مبطل صلوة نیست چون [illegible] عقرب [illegible]

[illegible] رکعات با صابع [illegible]

[illegible] و [illegible] اعلام [illegible]

[illegible] در حال تشهد و قیام [illegible]

[illegible]

و کندن دندان [illegible] از [illegible]

[illegible] هر چند [illegible] نباشد [illegible] و متفق است

نیست و [illegible] اراده صوم فردا

در [illegible] که [illegible] آب [illegible] صحیح [illegible] و نظر

[illegible] باشد [illegible] بزرگ و [illegible]

[illegible] در اثنای نماز مبطل نیست [illegible] در رکوع [illegible]

[illegible] صلوة [illegible]

[illegible] شتم [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] که واجب است بر مکلف تمیز [illegible]

زمینی چوب نجس خشک گردد پاک است و هرگاه [illegible] زائل شود [illegible] نجاست است [illegible]

آن نجس آخر شود [illegible] است و باسعادت تطهیر بزرگ است که [illegible] بعمق آن [illegible]

همین نجس [illegible] پاک نشود چهارم استحاله است یعنی صورت نوعیه نجس العین متحیر

بنوع دیگر شود مثل آنکه سگ یا غایط در نمکزار نمک شوند و از این باب است نطفه یعنی و علقه

که آدمی شوند و غایط [illegible] کرم و آب و علف نجس که حیوان ماکول اللحم بخورد بول و غایط

شود و چون [illegible] و بخار متصاعد از آب نجس و کثیف [illegible] پاک [illegible]

انتقال مثل خون نجس [illegible] کک و پشه و شپش و کنه که از گاو و [illegible]

زیرا که در این جای او را خون شپش [illegible] نفس [illegible] پاک است [illegible] اما خون زالو

که [illegible] میکند نجس است ششم غیبت [illegible]

بدن او [illegible] لباس او یا ظروف او [illegible] تطهیر بوده [illegible] آنرا [illegible] پاک [illegible]

آنکه هم پاک [illegible] اکل و شرب [illegible] است [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

ازاله شود مثل [illegible] آنرا [illegible] پاک است [illegible]

[illegible] خود [illegible]

عین آن چون رفع شود پاک میشود هفتم نقص [illegible] آن در آب انگور [illegible]

آنچه [illegible] نجس شوند [illegible] پاک شود [illegible]

هم [illegible] پاک میشود و هم جای آب چاه [illegible] نجاست [illegible] نجس [illegible]

[illegible] مقرره پاک میشود

۲۶

الیعنی مراد پنهان یاد کن تا ترا بر رحمت خاص پنهان خود یاد کنم و مرا آشکارا یاد کن تا ترا در مجمعی بهتر از مجمع آدمیان در ملکوت اعلی یاد کنم   الیعیش دنیا عمرش کوتاه است و آرزوهایش دراز و زندان خانه است بهتر از آنچه اهل دنیا جمع میکنند

ای بندهای بد چگونه امید دارید که خدا ایمن گرداند شما را از ترس روز قیامت و حال آنکه از مردم میترسید در اطاعت خدا و اطاعت مردم میکنید در معصیت [illegible] مردم میکنید در امر [illegible] شکننده عهد خدا است   براستی میگویم شما که خدا ایمن نمیگردانند از ترس روز قیامت کسی را که بندگان خدا را از خدای خود داند نه از خدا

چگونه بهشت میرسد کسیکه ما یین دین خود در انداند و چگونه بخوشنودی خدا میرسد

وای بر شما ای بندگان دنیا کندم را پاک میکنید و پاکیزه میشوئید و نیکو بخورد کنید تا مزه اشتر یابید و بخوردنش شما گوارا باشد هم چنین خالص گردانید ایمان خود را از غش و خاشاک و شبهه و ریا و کامل گردانید آنرا باعمال صالحه تا حلاوت ایمان را بیابید و نفع بخشد شما را عاقبت آن

سه چیز است که خدا از همه چیز دوست
میدارد میانه روی کردن در وقت
توانگری و عفو کردن در وقت
قدرت بر انتقام و مدارا و نرمی
با بندگان خدا سر حکمتها
از خداوند عالم ترسیدن است

چون حضرت موسی خواست که
از خضر جدا شود گفت مرا وصیتی بکن
از جمله وصیتهای خضر این کلمات بود
که زنهار لجاجت مکن و بی ضرورت راه مرو
و در غیر موضع تعجب خنده مکن و گناهان خود را
بیاد آور و زنهار مکن گناهان دیگران [illegible]
و سرزنش مکن [illegible] گناهکاری

نمرودیان در مقام تدبیر کشتن ابراهیم آمدند گفتند هرگاه بشمشیر کشیم همان کشنده را بهره الست
واو لخدایان بهم اذیت نموده پس صلاح اینکه کل خلق اتفاق نموده هر کس بقدر طاقت
خود هیزم آورده او را بسوزانند تا همه بهره‌مند باشند در انتقام خدایان خود پس با امر نمرود
ندای عام نمودند اناث و ذکور غریب و شهری فقیر و غنی پیروش و لشکر و فقیر و حمار
و الید و قاطر الخ جهت هیزم بکشند و در پای کوهی حایطی کشیدند شصت زرع بالای
آن حایط و پنجاه زرع عرض آن حایط در آنجا جمع نمودند و وارد شده هیچ ستور را در آن
نشاط نبود که اشتر را بود انداخته اند اشتر او قطع کرد تمام لشکر و خلق تا چهل ماه هیزم
میکشیدند آنقدر هیزم جمع شد تا با سر کوه محاذی شد و آن حایط و آتش نواحی کوه شد بود
نفت و روغن بان هیزمها زدند و افروختند چنان شراره بالا گرفت که او از شرقه
آن در شام میشنیدند از یکفرسخی بلکه سه فرسخی آدمی با مرغان در هوا نواحی آن هرگاه آمدند
هلاک شدی خلایق شهر و نواحی بصحرا بنظاره آمدند حضرت خلیل الرحمن را با امر
نمرود از زندان بیرون آوردند نزد آتش آنگاه به هفت اندام که مواضع سجود
خداوند عالم بود پاها و دستها و زانو به زنجیرهای گران محکم بستند که قدرت بر حرکت
نداشته باشد آنگاه تا نوبت بیاورند خلیل را در آتش اندازند و بروغن و پیه آلوده کردند
نتوانستند بآتش اندازند نتوانستند نزدیک آوردند متحیر ماندند شیطان لعین
بصورت مرد پیری منجنیق ساختن تعلیم ایشان نمود خلق ملعون همه نظاره
ازدحام نمودند نمرود لعین بر تخت نشست منجنیق را ملعون [illegible] قرار داد خلیل را
۲

جناب اقدس اله خود بلا واسطه ملکی مقرب بذات اقدس خود خطاب
۲۷
فرمود بآتش یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم چون توجه
خلیل بذات احمدیت بود و واسطه قبول نکرده بود خداوند نیز بلا واسطه ملک توجه
بجانب او نمود خطاب بآتش نمودند و چون خطاب بطبیعت آتش شد که
سرد شو از هیبت امر اله هفت شبانه روز بعضی روایت چهل شبانه روز
از جمیع آتشهای روی زمین گرمی فرار نمود و چنان سرد شد که صدای بهم خوردن
دندانهای خلیل را شنیدند اگر نه الفور سلاما نفرموده بود از سرما هلاک شدی
و در میان آتش بامر اله قبه از نور برای خلیل برپا شد ملکی از صورت او عرق پاک
میکرد و حوری بتخت و پیراهن بهشتی حاضر کرده به خلیل پوشانید با او صحبت میفرمود
و چهار چشمه آب روان از اطراف تخت جاری و ارغوان و سنبل و نرگس
و اقسام ریاحین بهشتی بشکفت و اندرختها که هیزم آنها را آورده بودند
جمیع آنها سبز و میوه دار شدند از درخت خرما و انگور و انجیر و غیر آنها
مرغان خوش آواز بر اشجار خواندن و ملایکه بسیار در بالا از آفتاب سایه
کرد اما بخاطرم رسید خلیل صحرای کربلا ان خلیل در میانه آتش نمرودی
بر

نه یعنی چون نجس شد گشته شود پاک است و هرگاه فعال شود الحاظ ... نجاست است ...

برتختی بهشتی مفروش برزینت بهشتی امّا این خلیل صحرای
کربلا در میان شمشیرهای آتش بار نمرودیان یزیدی سرور ریگ
کربلا با بدن پاره پاره چهار هزار زخم تیر و شمشیر و خنجر این
خلیل بر بالای سر او قبه از نور و ملائکه عرق او را پاک و پرهای بهشتی
در بر از حرارت آفتاب محفوظ دارند امّا این خلیل صحرای کربلا
با بدن برهنه پرتو آفتاب وقت زوال چون شعله آتش بدن
لطیفش را بریان این خلیل از زیر تخت او نهرهای جاری از آب
سرد شیرین بهشت امّا این خلیل از شدت عطش گانه نهرهای
اشک طفلان یتیم و زنان پیش روی او جاری این خلیل در پیش روی
او تخت مزین بهشتی و درختان سبز بهشتی از انار و انجیر و خرما در
کمال شکوه و قامت موزون سرو وار برقرار امّا این خلیل در پیش
روی او سرو قامتان و نونهالان آن اشجار نبوت شاخ و بال ریخته
و قطع شده و برگها خزان شده بخاک و خون غلطان آن خلیل در پیش

روی

روی او گلهای سرخ رنگارنگ و نرگسهای شهلای بهشتی امّا این خلیل در پیش
روی او نرجس چشمان نوجوانان علی اکبر و طفلان [illegible] طفلک شیرخواره علی اصغر و نو گل
تازه داماد قاسم دست و پا بخون نگار بسته آن خلیل مرغان و بلبلان
خوش رنگ و الحان بهشتی نغمات سرور و شادی امّا این خلیل بلبلان عزا
چون سکینه مظلومه و فاطمه محزونه و زینب و کلثوم سر دسته عزاداران
بصدای وا محمداه و فاطمتاه و اعلیاه و وا اخاه و احسیناه بناله و
شیون و افغان سرور بهشتیان مبدل بعزا و ملائکه آسمانها بخروش آمدند
همینکه هفت اندام و مواضع سجده رحمن را از خنجر و تیرهای محکم بستند بحدیکه
حضرت خلیل را هیچ قدرت حرکت نبود از منجنیق با آتش نمرودی پرتاب نمودند در آن
وقت جناب اقدس الهی نظر فرمودند که مواضع عبادت و سجده خلیل را بسته اند
غیرت الهی متلاطم ندا از ملکوت اعلا بدون واسطه بملک رسید یا نار خذی
من خلیلی نصیب عدوی و کن خلیلی فانه حبیبی آتش زنجیرها و بندها را که
هفت اندام او کرده بودند بسوزانید و که اندک ضرری از بدن خلیل نیارد العظمة
الکبریاء لله ار شیعه در و همین که گریه کنند کان خلیل صحرای کربلا را تکه کنها ن
بدو رخ برهنه خط ... از مصدر جلال اله رسید خذی یا نار نصیب عدوی من

نه یعنی چوب بجز خشک نگردد پاک است و هرگاه ... قابل شود ... طبقات نجاست الست

من شیعة الحسین ولا تأخذ موضع خذ منی پس آتش معصیت را که بوسوسه
شیطان بعمل آمده بسوزانید و قلب که بحر ایمان و ولایت و دوستی حسین است بسوزانید
وارد شود که مالک جهنم نعره با آتش زند که بگذار اینها را آتش جهنم شیعیان گویند
لا اله الا الله آتش برگردد و گوید چگونه بسوزانم زبانها را که بتوحید اقرار دهد
و از آنجمله روزها یکه اشک تعزیه حسین بر آن جاری شده و شکمها را گرسنگی و تشنگی روزه
ماه مبارک رمضان کشیده مامور نیستم بسوزانیدن اینها قصه تمام المدی

خلیل را دست و پا و گردن بریسمان و زنجیر بسته بر آن گذاشتند آذر عم او که بت
پرست و بت تراش بود طپانچه بر روی مبارک خلیل زد که برگرد از خدای خود
تو بنمرود خلیل کا نه سفر مود و دل و تن را بخدای تسلیم نموده و بدوستی او محکم
نموده ام آنچه از او میرسد مرا مرحبا است اگر بدنم با آتش بسوزد و علم بلطف اله
مسرور و شادمان است محمد بخواستند بنید از با آتش افروخته خروش عظیم
و ناله و فریاد به درگاه اله از جمیع مخلوقات کوهها و جمادات و وحوش و طیور
و آسمانها و زمینها بر آمد زمین عرض کرد الهی بر پشت من احدی نیست که ترا
عبادت کند بغیر از ابراهیم خلیل میگذاری او را بسوزانند ملائکه آسمانها عرض
کردند الها بروی زمین نظر نمودیم خدا پرستی بجز ابراهیم نیست دشمن خود را
بر او مسلط کرده که او را با آتش بسوزانند خطاب از مصدر جلال الهی
رسید که ساکت شوید این بنده از ملک شما نیست عاجز گوید که ترسد اما از
تحت قدرتش بیرون رود ابراهیم بنده من است هر وقت بخواهم یا دعا
کند اجابت نمایم

[illegible] حضرت بحش خفا کند خود باکی لست و هرگاه ... قابل شود اطلاق نجاست الست ... [illegible]

وحی های که بحضرت عیسیٰ گفته

براستی میگویم بشما خوشا حال آنها که شبها پهلو از رختخواب تهی میکنند

و بعبادت پروردگار خود بر میخیزند ایشانرا نور دائمی در قیامت خواهد بود

بسبب آنکه در تاریکی شب بر پای خود ایستاده اند در مسجدها و تضرع مینمایند

بسوی پروردگار خود با امید که نجات یابند از شداید روز قیامت

براستی میگویم بشما که چه فایده میبخشد شمارا که ظاهر شما صحیح باشد هرگاه باطن

شما فاسد باشد از اخلاق ذمیمه چه فایده دهد پاکیزگی پوستهای شما و دلهای

شما بلوث گناهان ملوث باشد براستی میگویم بشما که

مباشید مانند آرد بیز که آرد نیکو را بیرون میکند و سبوس را نگاه میدارد و

همچنین شما کلمات حکمت نیکو را از دهان خود بیرون میکنید و کینه و صفات ذمیمه

و نیات فاسده را در سینه های خود میگذارید براستی میگویم اول

بشما که اول بدیها را از خود دور کنید و بعد از آن نیکیها را طلب کنید تا شمارا

فایده بخشد زیرا که خیر و شر را با یکدیگر جمع کنید خیر شما نفع نمی بخشد

براستی میگویم کسیکه داخل نهر میشود البته جامه او تر میشود هر چند

سعی کند که آب باو نرسد همچنان هر که محبت دنیا دارد و خود را از گناه نگاه

نمیتواند داشت وای بر شما ای علمای بد که اعمال ملحدان میکنید و امید مرتبه

آنها دارید که بهشت را خدا بایشان بمیراث میدهد و بروش ایمن شدن از عقوبات

تن خود مهیا میکنید

الهی مطلع شد ... [illegible] ... آب و ... [illegible]

خراب شدن [illegible]

در اداب وعظ

شور گفتگو بر جگر مستمعان وقت نمک تاثیر میافشاند و بر ترش تیغ سخن
از دلهای چون سنگ خلایق خوناب حسرت میچکاند که واعظ آنچه
میگوید خود عمل نماید و پیش از همه کس نفس خود را از ارتکاب مناهی نصیحت
فرماید دیگر آنکه در ارتکاب امر وعظ دامن خاطر را از لوث اغراض دنیویه
منزه نسازد و آینه دل را از زنگ توقعات خسیسه بالکلیه پردازد
جهت اظهار طمع شوم هر لحظه تقریبی نینگیزد سخن خدا و رسول را بسوال
مأمول خود نیامیزد بعقود جواهر اخبار و آثار کردن دعوی دانش نیاراید
و فقرات وحی الهی را شاهبیت گدائی و طمع ننماید و طول سخن را واسطه
عرض حال نسازد و از عصارهٔ علم افتخار نیفزاید و پایه منبر را وسیله خود
نمائی نداند و جای پاکان را دکان خودفروشی ننماید و در عین مذمت حرص و طمع
چشم بر دست کسی نداشته باشد و سبحه صد دانه را سررشته جذب
قلوب نشمارد و آستین فراخ را دست آویز دنیا کشیدن نکند و ریش دراز را
پای بند معرکه مارگیری نگرداند و استغنا نگرفتن را سرمایه گرفتن دیگری نسازد
و باظهار طمع مردم را بفکر دادن بیطلب نیندازد و در نصیحت مردم غیر از کرم
الهی توقع اجری و مزدی نداشته باشد تا سخن او در دلها وقعی و اثری کامل

و از مثوبات جاودانی حظی و نصیبی شامل داشته باشد دیگر آنکه بحکم آیه
کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة در گفتگوها طریق
نرم گفتاری را از دست ندهد و مطلب را بملایمت ادا نماید تا تاثیر نصیحت
منحصر در درشت گوئی نباشد اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا
سخنهای خود را مانند باران نرم نرم بر کشت دلهای خلایق برساند و بارهٔ ناهموار
سخن تخم شوق مستمعان را از پا نیندازد و لب و دهان در درشت گوئی خاطر مردمان را
نخراشد بلکه از روی اشفاق و مهربانی سلوک طریق پند کند و ابنای بلدان آن وادی را بجا آموزد
و بشیوهٔ چرب زبانی چراغ آگاهی در ظلمت سرای دلهای غافلان برافروزد و
ناخوشی نصایح را بخوش زبانی بنوعی ادا کند که از نوشیدن آن سر باز نزنند و تلخی سخنان
حق را بشهد شیرین کلامی چنان باصلاح آورد که از نوشیدنش رو ترش نکنند
بهمواری نصیحت بیش در دلها اثر دارد ز نرمی قطرهٔ باران در گوش صدف گردد
و دیگر آنکه بمقتضای کلّم الناس علی عقولهم مرتبه فهم مخاطب را منظور داشته در خور
آن ادای کلام نماید و در مخاطبه بازاریان و روستائیان صحرا گرد از استعمال
الفاظی که فهمیدنش بصحاح و قاموس احتیاج داشته باشد احتراز فرماید بلکه
مطلب را بعبارت واضح بیان کند که خواص و عوام بسهولت توانند فهمید و در

[illegible]

نجاست الّت دهرگاه نجاست طبقات اکثر شود فال و هرگاه پاک است و کثرت خس نجس ...

عقبات مشکلات لفظ در جاده بمنزل معنی توانند رسید دیگر آنکه افتتاح کلام بنام
نامی حضرت ملک علام نخست کمیت زبان را در مضمار بیان تحمید و ثنای الهی و ذکر
آلاء بیقیاس نامتناهی چرب و نرم سازد و از شرح کبریا و عظمت جباری و وصف
تنزه و تقدس ساحت پروردگاری فصلی پردازد تا بمضمون حدیث مشهور
بسمله و تحمید عمده عنان سخن بنعت سرور علم و علیا و منقبت آل او و اولاد طاهرین
او منعطف ساخته و دیگر آنکه هر گونه مطلبی که پیش گیرد آنرا باید با حدیث
مدلل ساخته طومار گفتگو را بمهر قول خدا و رسول برساند و مضمون مطالب حق را
کما هو با عقیده ذوی کتب و سنت بر کرسی اذعان و قبول نشانند و در نقل حکایات
و روایات موافقت شریعت مطهره را مرعی داشته نهایت احتیاط بکار برد
و هر نقلی سستی و سخن بیمعنی را محل برچسب مخفیه تامل بر زبان نیاورد واعظ منتبه
که از جهت ادای هر گونه سخن تقریبی انگیزد و از همه قسم دوای شیرینی مفید و مختصر در کام
جان خلایق نریزد

تمت ۱۸ ذی الحجه [illegible]

[illegible]

۳۳

[illegible]

شیخ مفید و سید بن طاوس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که جبرئیل از جانب خداوند جلیل
از برای حضرت عیسی پنج دعا را هدیه آورد و گفت یا عیسی این پنج دعا را در دهه اول ماه ذی الحجه
بخوان بدرستیکه هیچ عبادتی نزد حق تعالی محبوب تر نیست از عبادت کردن در این دهه (۱)
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(۲) أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ
صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً
(۳) أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَداً صَمَداً لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ
(۴) أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(۵) حَسْبِيَ اللهُ وَكَفَىٰ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللهِ مُنْتَهَىٰ أَشْهَدُ لِلّٰهِ بِمَا دَعَا
وَأَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأَ وَأَنَّ لِلّٰهِ الْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ

حواریون گفتند یا روح الله چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بخواند حضرت عیسی علیه السلام گفت هر که
دعای اول را صد بار بخواند عمل هیچ یک از اهل زمین بهتر از عمل او نباشد در آن روز و در روز
قیامت حسنات او زیاده از همه کس باشد و هر که دعای دویم را صد مرتبه بخواند چنان
است که دوازده مرتبه توریة و انجیل را خوانده باشد و ثواب آنها را باو دهند حضرت عیسی علیه السلام
گفت ای جبرئیل ثواب خواندن توریه و انجیل چیست جبرئیل گفت طاقت برداشتن یک جزو
از انجیل ندارند هر که در آسمانها است بتحقیق نه است از ملائکه تا آنکه مبعوث شوم من و اسرافیل
زیرا که اسرافیل بنده ضعیفی است چونکه گفت لا حول ولا قوة الا بالله
و هر که دعای سیم را صد مرتبه بخواند حق تعالی بنویسد از برای او بان دعا ده هزار هزار
حسنه و محو کند از او ده هزار هزار گناه و بلند کند از برای او در بهشت ده هزار هزار
درجه و فرود آیند از آسمان هفتاد هزار ملک و دستها بر داشته باشند و صلوات
فرستند بر کسی که این کلمات را بانی عدد خوانده است پس عیسی علیه السلام گفت ای جبرئیل
ایا ملائکه صلوات میفرستند بر غیر پیغمبران جبرئیل گفت هر که ایمان آورد بانچه
پیغمبران از جانب خدا آورده اند و تغییر نداده شریعت ایشان را حق تعالی ثواب پیغمبران
باو عطا فرماید و هر که دعای چهارم را بخواند صد مرتبه استقبال نمایند ملائکه
و باو میبرد بسوی حق تعالی پس خدا نظر کند بسوی گوینده این دعا برحمت و هر که خدا
نظر رحمت کند هرگز شقی و بد عاقبت نشود پس حضرت عیسی گفت یا جبرئیل
ثواب دعای پنجم چیست جبرئیل گفت این دعای منست حق تعالی مرا رخصت نداده
که ثواب او را بگویم

لا اله الا الله عدد الليالى والدهور لا اله الا الله عدد امواج
البحور لا اله الا الله ورحمته خير مما يجمعون لا اله الا الله عدد النبات
والشجر لا اله الا الله عدد الشعر والبر لا اله الا الله عدد الحجر والمدر
لا اله الا الله عدد لمح العيون لا اله الا الله فى الليل اذا عسعس و
الصبح اذا تنفس لا اله الا الله عدد الرياح فى البرارى والصخور
لا اله الا الله من اليوم الى يوم ينفخ فى الصور و از بعضى روايت بكرمته الكهف

خدیجه بیان و در روز نهم ماه ربیع الاول داخل شدم بحضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم را که با حضرت رسالت پناه طعام تناول مینمودند و آنحضرت بروی ایشان تبسم مینمود
با حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام میگفت بخورید گوارا باد از برای شما برکت و سعادت این روز
بدرستیکه این روزیست که حق تعالی هلاک میکند در این روز دشمن خود را و دشمن جد شما را و مستجاب
میگرداند در این روز دعای مادر شما را بخورید که این روزیست که حق تعالی در این روز قبول میکند
اعمال شیعیان و محبان شما را بخورید که این روزیست که ظاهر میشود راستی گفته خدا که میفرماید
فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا یعنی اینست خانهای ایشان که خالی گردیده است
بسبب ستمهای ایشان بخورید که این روزیست که شکسته میشود در این روز شوکت دشمن جد شما
و یاری کننده دشمن شما بخورید که این روزیست که هلاک میشود فرعون اهل بیت من و ستم کننده
بر ایشان و غصب کننده حق ایشان بخورید که این روزیست که حق تعالی عملهای دشمنان
شما را باطل میکند حذیفه گفت که من گفتم یا رسول الله آیا در میان امت تو کسی خواهد بود
که هتک این حرمتها نماید حضرت فرمود که ای حذیفه بتی از منافقان بر ایشان سر کرده
خواهد شد و دعوی ریاست در میان ایشان خواهد کرد و مردم را بسوی خود دعوت خواهد نمود
و تازیانه ظلم و ستم را بر سر ایشان خواهد گرفت و مردم را از راه خدا منع خواهد کرد و کتاب خدا را
تحریف خواهد نمود و سنت مرا تغییر خواهد داد و میراث فرزندان مرا متصرف خواهد شد
و خود را پیشوای مردم خواهد خواند و زیادتی بر وصی من علی بن ابی طالب خواهد کرد و مالهای
خدا را بنا حق بر خود حلال خواهد کرد و در غیر طاعت خدا صرف خواهد کرد و مرا و برادر من علی را

بدروغ

بدروغ نسبت خواهد داد و دختر مرا از حق خود محروم خواهد کرد و پس دختر من او را نفرین خواهد کرد
حق تعالی نفرین او را در این روز مستجاب خواهد کرد آنگاه حذیفه گفت یا رسول الله چرا
دعا نمیکنی که حق تعالی او را در حیات تو هلاک کند حضرت فرمود که ای حذیفه دوست نمیدارم
که جرئت کنم بر قضای خدا و از او طلب کنم تغییر امری را که در علم او گذشته است و لیکن از
حق تعالی سؤال کردم که فضیلت دهد آن روز را که در آن روز او بجهنم میرود بر سایر روزها تا
آنکه احترام آن روز سنتی گردد در میان دوستان من و اتباع شیعیان اهل بیت من

٤٧

تسبیح تهلیله

شیخ و ابن بابویه و سید بن طاوس رضی الله عنهم

از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند هر که در هر روز از دهه اول ذیحجه
این تهلیلات را ده مرتبه بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید
و یاقوت و از میان هر درجه تا درجه دیگر صد سال راه باشد برفتار سوار که تند تازد و در هر درجه
شهری بوده باشد و در آن شهر قصری باشد از یک جواهر که در آن فصل نباشد و در هر شهری از آن
شهرها از انواع جواهر و غرفه ها و خانه ها و خدمتکاران و فرشها و کرسیها و تختها و حوریان
و نهالیها و متکاها و درختها و نهرها و زیورها و حله ها بوده باشد که وصف کننده قادر
بر وصف آنها نباشد چون از قبر بیرون آید از هر موی بدن او نوری ساطع باشد و هفتاد هزار
ملک بسوی او آیند هفتاد هزار ملک از پیش رو و از جانب راست او و چپ او راه روند تا او را ببر
بهشت رسانند و چون داخل بهشت شود او را مقدم دارند و ملائکه از عقب او روند تا آنکه
بشهری رسند که بیرونش از یاقوت سرخ باشد و اندرونش از زبرجد سبز و در آن شهر
از نعمتها بوده باشد که حق تعالی در بهشت خلق کرده است پس با او گویند که ای دوست خدا میدانی
که این شهر ثواب چیست گویند ملائکه چنانکه حاضر بودیم در عقب ملائکه تو آن
تهلیلات را میخواندی در دنیا و این شهر و آنچه در آن است از نعمتهای الهی یک ثواب است بر خواندن
آن تهلیلات و بشارت باد تو را بهتر از این ثواب و بهتر در جوار رحمت الهی خواهی بود در دار السلام
که بلاها و مکروهی دیگر در آن نباشد و نعمتها و راحتهای خدا هرگز از تو منقطع نگردد و تهلیلات

وعیه

از اینجا بیرون کن والا دست از من بردار قاضی گفت یا ایتها الباکرة المکرمه
در کارها تانی در کار است شنیده که ترکان گفته اند که آرتق سعی چارق
بیرتر واشی بله ادو دمه نجار بغزبار آمد که ایقاضی از دست بهزه درآئی دراز نفسهای
تو هلاک شدم و از این که ضرائی بیزار گشتم ساعتی گذشت و هر ساعتی و انبانی
معرفت لوک کرده سرود نوا و نشابورک تازه ملیحاها و منخوانی در واقع طرفه دستگاه
عروعیم بازی ساز کرده اگر این زن زراق بی شبستان دیده و این لطیف باچه می آورد
که مزاج گنی چرا با یه اینهمه خنه اناشناس و به چشم بود مردم زنان بهتر از این بسیار دارند
پیش تو همه را از شوهران مراد کن نجار در این حکایت بود که بانگ موذن بلند شد نجار
گفت واویلا که ظهر شد و ساعت خوب گذشت قاضی گفت تو مرد نجاری تیرا از اره و تیشه
و ساختن در و پنجره وقوف تو از گردش فلک و ستاره و ساعت نیک و بد چه خبر داری
این فن از متفرعات ماست قاضی تقویم از بغل درآورده گفت قمر کو کبیست
سریع السیر و شب داخل برج میزان گردیده اینقدر سرعت طی درجات نموده که امروز
مانده شده و هنوز در استراحت است فردا نیز طریقه نخواهد بود و از امروز تا فردا چاشت
بجهت ازدواج و سایر امور نیکو ست الحال من بخانه بروم و معالجه آب جو در چشم
خود کنم که بمرتبه رسیده شدت دارد که نزدیکست مرا از حظ لعه باز دارد و از یکطرف نجار
و از یکطرف زن بگریبان و کمر قاضی در آویخته گفتند مگر کار دنیا بچه بازیست
والله که تا عقد نکنی نگذاریم که بیرون روی قاضی گفت نگذارید که حالا قنوات تقبل
هر دو را شما میشنوید بکیم گفتند ستو نمای طالار خواجه رطیبی سود اگر بکر و تو اگر

انچه

زهم جوربخش خاک کنم شود پاک است وهرگاه قال شود اگر طاهر نجاست است

آنچه از دست تو بر آید تقصیر کنی قاضی روی باسمان کرده گفت یا قاضی محکمه
قضا و قدر احفظنی عن شر جمیع المحابین و اللغو و العبث و من کل حجاب
ثبّتنی التقیة وارزقنا الأنوار والراحة وتحکم ما تشاء لما ترید قاضی ناچار
خطبه خوانده زن را بنجار عقد کرد چون در انوقت رسم و قاعده چنان بود که
زن بعد از عقد قاضی می بوسید زن پیش آمده که دست قاضی را ببوسد
قاضی بحجت نشان که از تحقیق زن خود کند دست با نجار بدماغ زن زده
بشکست دماغش چون آنچه کردید وزود بخانه رفت محل رسید که زن روی خود را
خراشیده و دماغ خود را شکسته فریاد بر آورده بود که من از چنین اعمال شوهر
بیزارم که زنا کار شیوه خود ساخته با زن نجار قاعده عاشق و معشوق پیش گرفته زن
با کنیزان قاضی را با دستخنه گرفته و بضرب زیر حلقی نواخته عمامه از سرش
افتاده سر برهنه بیرون دوید نجار چون این غوغا شنیده بدر خانه آمده دید که قاضی
سر برهنه است نجار کلاه خود را بر سر قاضی گذارد و گفت ایها القاضی زنان ناقص
عقلند و منزعه زن با شوهر همه وقت میبوده هرگاه طبع خانم از شما منحرف شده
سهمت روزی چند بدیوانخانه بر آسایید تا از کمه شما کم گردد قاضی بحجت
اقامت بدیوانخانه افکند

قال الله تبارک و تعالی فی سورة المرسلات ۳۹ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ
وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ حاصل معنی این آیه سراپا بشارت اینکه بدرستیکه متقیان و
پرهیزکاران در سایه های درختان بهشت باشند و در کنار چشمه های آب و جریان
میوه ها از آنچه میل کنند و خواهند در خواهند در حالتی که خزنه بهشت خطاب
با یشان کرده گویند بخورید و بیاشامید خوردنی و آشامیدنی گوارنده بی غایله
مضرتی و آزاری بسبب حسناتی که در دنیا میکردید مژده بی نوایان را
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آغوش اشتیاق گشوده

ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
لو ان ثوبا من ثیاب الجنة القی الی اهل الدنیا لم تحمله ابصارهم
ولماتوا من شهوة النظر الیه هرگاه جامه را از جامهای
بهشت برای اهل دنیا افکنند چشمهای ایشان تاب دیدن آن نیاورد و هر آینه
از خواهش و غلبه شوق آن بمیرند يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
مُتَقَابِلِينَ مَنْ لَبِسَ ثَوْبًا بِشُهْرَةٍ كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
ثَوْبًا مِنَ النَّارِ کسیکه جامه پوشد که باعث شهرت او شود بپوشاند خدای تعالی در روز
در روز قیامت او را جامه از آتش

ما یلفظ من قولٍ الا لدیه رقیبٌ عتید
طوبی لمن انفق فضلات ماله و امسک فضلات لسانه
خوش حال کسیکه خرج کند زیادتیهای مال خود را و نگاه دارد زیادتیهای
زبان خود را
مروی است من حفظ لقلقه و قبقبه و ذبذبه
دخل الجنة کسیکه محافظت کرد زبان و شکم و فرج خود را داخل بهشت شد
حضرت امیر ع لا ابدین عن و اضحک و قد عملت الاعمال الفاضحة
و لا من البیان و قد عملت السیئات و نه ایمن خود را و لکن بخنده
وحال آنکه کردی عملهای که باعث رسوائی است در آخرت یا در دنیا و نیز ایمنی
مباش از غافل رسیدن غضب الهی و سطوت پادشاهی و حال آنکه مرتکب
گناهان شده
مروی است حضرت امام حسن ع بر جوانی گذشت که میخندید
آنحضرت فرمود که آیا از پل صراط گذشته گفت نه فرمود میدانی که بهشت
خواهی رفت یا بدوزخ گفت نه پس فرمودند فما هذا الضحک بعد از
بر صراط نگذشته و از اندیشه بهشت و دوزخ فارغ بال نگشته پس این خنده چیست
پیغمبر صلعم از جبرئیل سؤال کرد که ما لی لم ار میکائیل ضاحکا قط
ما حصل معنی آنکه سبب چیست که من هرگز میکائیل را خندان ندیدم گفت
ما ضحک میکائیل منذ خلقت النار نخندیده است میکائیل
از آن وقت که آتش جهنم آفریده شده است

حضرت پیغمبر صلعم لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و بکیتم علی
انفسکم کثیرا اگر میدانستید آنچه من میدانم هر آینه کم میخندید و بر حال
خود بسیار میگریستید در صحف موسی علی نبینا و علیه السلام که عجبت
45 لمن ایقن بالموت کیف یفرح و لمن ایقن بالنار کیف
یضحک مرا تعجب است از حال کسیکه یقین داند که خواهد مرد چون خرم و
شادمان میشود و کسیکه یقین داند که آتش جهنم خواهد بود چگونه خندان میگردد
پیغمبر صلعم ایاک و کثرة الضحک فانه یمیت القلب و یذهب
نور الوجه حذر کن از بسیار خنده که دل را میمیراند و نور رو را زایل میکند
الناس نیام و اذا ماتوا انتبهوا چه شبیه است احوال
اینگروه با حوال آن پادشاه زاده که پدرش خواست او را داماد کند و پری چهره
لطیف از خاندان شریف بنکاحش در آورد چون تهیه اسباب سرانجام
یافت و پرتو آن شادی بر در و دیوار خاطر هر نزدیک و دور تافت خواص
و عام را ابرار الخلافه بار داده و در گنجینه احسان و انعام بر روی عالمیان
گشودند از وفور ناز و نعیم هر غنی و محتاج را بهره ور ساختند و از گرمی هنگامه
آن جشن دیرینه را در بوته دلهای خلایق گداختند بزرگ و کوچک چون موسیقار
صفت بستند و وضیع و شریف مانند زیر و بم با هم نشستند آشنا و بیگانه چنگ
آواز

زنجه چون بخش کرد شود پاک است و هرگاه ... قال شود ... نجاست ...

آواز چنگ و چغانه برهم ریختند و اعلا و ادنی چون اوج و حضیض نغمه باهم آمیختند
مخالف و موافق چون آواز و اثر باهم جوشیدند و ترک و تاجیک چون
ضرب و نطق با یکدیگر موافق گردیدند عرب و عجم چون غنا و سرور باهم برادر شدند
دردی و زرنگ چون نی و بلبان باهم یار گشتند شعله شمع و چراغ بنظاره ان سور
گردن کشیدند و در و دیوار از چراغ تماشای آن بزم سراپا چشم گردیده عروس
حور لقا و آن یکتا خورشید سیما را بصد آراستگی به حجله خاص آورده کس
بطلب داماد فرستادند قضا را داماد شراب بسی خورده بود و آتش
شعورش در عالم آب مانند چراغ بختش فرو مرده بود با اقتضای
کیفیت شراب از آن مجمع تنها بیرون رفته گذارش به خمخانه مجوسی
افتاد همانا قانون ایشان این بود که مردگان خود را در خمهای عالی
نا گذاشته شبها شمع چراغ در آنجا حاضر [illegible] و پادشاهزاده
بدر خمخانه رسیده روشنی چراغ دیده در عالم مستی خمخانه مجوسرا
حجله عروس خیال کرده بدرون رفت اتفاقا پیره زالی در آن
نزدیکی مرده و هنوز کالبدش چندان متغیر نگردیده بود آن پیره
زال مرده را عروس گمان کرده در آغوش کشیده و از روی میل
و رغبت تمام لب بر لب نهاده اثر العیش چنین گذرانید خادمان

٤١

و جا بجا در طلبش بهر سو متفرق شدند و اثری از آن آشفته بخت بیطالع
نیافتند چون صبح شد و از خواب بیدار گردید خود را در چنان مقام
پر وحشت با گنده پیری هم آغوش دید از غایت تنفر و کراهت
نزدیک شد که هلاک شود و از غایت انفعال و خجالت راضی بود
بزیر زمین فرو رود در اندیشه آن بود که مبادا کسی بر آن اطلاع یابد و آن
ننگ و عار تا قیامت بماند که ناگاه پدر او با خدم و حشم رسیدند و بر آن
قبایح و فضایح همگی مطلع گردیدند بر طبق اینمثال طالبان جاه
دولت دنیا صبحا صبح از شراب غفلت مست و لایعقل گشته اند
و پیره زال دنیای بیوفا را تنگ در آغوش رغبت کشیده از
معشوقه خوش صورت معنی عقبی گذشته اند چون صبح اجل دمید
و مستی باده غفلت از سر بیرون رود خواهند دانست که
دامن وصال چگونه دلبر از دست داده با چگونه گنده پیر لب
برلب نهاده اند و از چه سان پریوش دلربا قطع نظر نموده اند از لب
دونان چگونه عفریت لقا بوسه هوس ربوده اند الناس نیام
واذا ماتوا انتبهوا بیچون جلت عظمته در سوره منافقون
فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا

او

اَوْلَادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ
الْخَاسِرُوْنَ حاصل کلام معجز نظام اینست که ای کسانی که ایمان آورده
اید باید که مشغول نسازد شما را مالهای شما و نه فرزندان شما از یاد خدا یعنی
بسبب اشتغال بمال و اولاد و تلذذ و تمتع از آن و کثرت تعلق باولاد
و فرط تفکر در امور ایشان خود را از یاد الهی غافل نسازید و برای اینها در امر
بی اعتبار خود را در ورطه مخالفت و نافرمانی حضرت آفریدگار مینیدازید و هر که
فی الجمله این کار کند یعنی بمال و اولاد مشغول گشته از حق باز ماند پس ایشانند
زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته و متاع سعادت جاودانی
بآتش شهوات نفسانی سوخته‌اند در سوره تغابن فرموده که اِنَّمَا
اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ اَجْرٌ عَظِیْمٌ
ملخص معنی آیه شریفه آنست که جز این نیست که مالهای شما و فرزندان
شما آزمایشی است تا ظاهر گردد که کدام یک از شما محبت و اطاعت الهی را
بر آنها اختیار میکنید و کدام دل بمال و فرزند بسته از بندگی و فرمان
حق باز میماند و در نزد خدای تعالی آماده است اجر عظیم
منقولست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بر مردی
گذشت که میگریست چون مراجعت نمود هم چنان گریه میکرد
فرمود

فرمود که ای پروردگار من این بنده تو از خوف تو میگرید خطاب رسید که
یا ابن عمران لو نزل دماغه مع دموع عینیه و رفع
یداه حتی تسقطا لم اغفر له و هو یحب الدنیا یعنی
اگر چنان بگرید که مغز سرش با اشک چشمانش فرو ریزد و اگر
دستها را بدعا بردارد که ساقط شوند او را نیامرزم بجهت آنکه او دنیا را
دوست میدارد حضرت عیسی بن مریم گذر بر دهی افتاد که تیشه مرگ
شاخ و برگ هستی ساکنانش را بر خاک هلاک افکنده و سیلاب
فنا بنیان زندگانی طیور و وحوش را از زمین وجود بر کنده بود حضرت
عیسی ع فرمودند که اما انهم لم یموتوا الا بسخط جز این نیست
که آتش غضب الهی در کشت زار حیات اینجماعت افتاده صرصر قهر
جبار خرمن زندگی این قوم را بباد نیستی برداده است و اگر متفرق
یعنی بموت متعارف بهر یک جداگانه میمردند بایستی که یکدیگر را دفن
کرده باشند جمعی از خواص حضرت عیسی ع که ایشانرا حواریون گویند
استدعا نمودند که یا روح الله از خدای تعالی درخواه که اینقوم را
حیات باز زنده گرداند که از اعمال ما را اخبار نمایند تا ما از آن اجتناب
کنیم پس حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام دعا نمود و مامول
حواریین

حواریّین را از قبلهٔ حاجات مسئلت فرمودند تا رسید که این مرده کانرا
آواز کن حضرت روح الله شبی بر بلندی ایستاده گفت که یا اَهلَ هٰذه
القریة یکی از ایشان جواب داد و گفت که لبّیک یا روحَ الله وکلمته
فرمود چه حکم و اعمال شما چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم و دنیا را
دوست میداشتیم از عظمت پروردگاری و سخط و غضب جبّاری
کم میترسیدیم و آرزوهای دور و دراز پیش گرفتیم و با غفلت در لهو و لعب
میگذرانیدیم حضرت عیسی ع فرمود که دوستی شما با دنیا چگونه بود
گفت چون دوستی کودک با مادرش که هرگاه دنیا روی بما آورد فرحناک و شادمان
میشدیم و هر وقت که رو از ما برتافت گریان و اندوهناک میگردیدیم و بسیار خطا
میشدیم فرمود عاقبت کار شما چون شد گفت
فرمان متمرّدان درگاه الهی اینها که بودیم فرمود در هاویه بودیم فرمود
شبی بعافیت بخوابیدیم یعنی اراده بخواب نمودیم و صبحگاه در هاویه بودیم
هاویه چیست گفت سجّین فرمود سجّین چیست گفت کوههاست از آتش که تا
روز قیامت بر ما افروخته میشود حضرت عیسی ع فرمود پس شما چه گفتید و ایشان
چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را بدنیا بازگردان تا در او زهد ورزیم یعنی دست
رغبت از دامن دنیا کشیده داریم و دامن حیات باین مردار بی اعتبار
نیالاییم جواب آمد که دروغ میگوئید یعنی اگر بدنیا معاودت کنید ترک حب دنیا
نخواهید

[illegible]

الهی از درکات عذاب الیم ده [illegible] / که اسیر گوارم [illegible]

چه چیده سازم الهی چنین کنم یا رب / اگر بفعل بدم خوار سازی رسوا

بنجش انس و تبلقاین جحیم کامم / که هو کنج گور بود جای خوابگه مرا

هزار سال اگرم در عذاب بگذاری / چه غم که هست امید از تو نگسلد قطعا

هیچ شان نداق مرا طعم عفو خود روزی / که نیست بال نه فرزند سود مند انجا

رعایتی ز کرم [illegible] نمیتم ضایع / وگرنه ضایعم کرده ام تمام هبا

زکوه ارحم کف ها نمی گذشت ولی / چه غم که عفو تو از بهر بود اعلا

بحق [illegible] الهاشمی و اله / و حرمة الابرار [illegible]

۴۴

الله [illegible] بجود تو جمله [illegible] / [illegible] حبیب [illegible]

مرا که زشتی افعال سرزنش گوید / بود سلامت حال آرزو [illegible] مرا

رها نه از کنهم عفوت ار بیامرزی / وگرنه مهلکه جرمم افکند از پا

الهی بحق بحق زنده اولاد [illegible] / بحرمت همه [illegible] با خشوع و خضوع

بحق احمد محمد ز حیدر کرار / بحق تربت [illegible] با خضوع [illegible]

الهی مرا بدین شفیع [illegible] گران / که گشته ام از آنکه برده ها عمر [illegible]

از آن شفیع مرا مکن محروم / [illegible] ندای شفاعت عظمی

[illegible]

عجب دور انسانی ...

انی کون ... بیتم تکمه
فلک اوجینی سیر اولدی زبر و زبر

فتح الله دشمن کسوت قبایانی
کیرسن اوس امیدی سایه سی

دکانی صبا لندی ها وارنه
یا و شدین پنجه درمی بازند دان

اگر کلسه اندی توبه اسعد
قاقنه سهرات یک نشر نز

لکمن دار که مندانه آتکه
نیره سهرانه چنگنا بره

ده ریش بوری فکر انتیه مش
السلبی اصلنه کنجنه تیمیش

گرک صاحب عقل اوله پادشاه
اجوق بحر جو ... د کل سیم راه

گرک شهد تیتنه دلیر دو قار
نه کیم اوله کم ... دار

... عشره ...

از این مصیبت هاله ورزت بهمینک آینه قمر بی نور گرد
و دست عطارد قلم شود و نزهت ناهید از این عزا
از کچه کفید و تیغ آفتاب در قراب زنگار گیرد و حسام
احتشام بهرام در نیام شکسته بود و بر مشتری محکمه تنگ تر از حلقه
انگشتری آید و ایوان کیوان بر دود اندوده گردد

45

ناهید زهره
کیوان زحل
عطارد تیر

...

از حضرت امیر المؤمنین ع روایت هر کس در عقب نمازهای فریضه این دعا را
بخواند آمرزیده شود گناهان او اگرچه بعدد ستارههای آسمان و قطرههای
باران و سنگریزههای زمین و خاک زمین و چهارپایان زمین و این دعا خضر ع است

یا مَن لا یَشغَلُهُ سَمعٌ عَن سَمعٍ و یا مَن لا یُغلِطُهُ
السّائِلونَ و یا مَن لا یُبرِمُهُ اِلحاحُ المُلِحّینَ اَذِقنی
بَردَ عَفوِکَ و مَغفِرَتِکَ و حَلاوَةَ رَحمَتِکَ

دعای حضرت خضر ع

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِکَلِماتِکَ و حامِلِ عَرشِکَ و سُکّانِ
سَمواتِکَ و اَرضِکَ و اَنبیائِکَ و رُسُلِکَ اَن تَستَجیبَ لی
فَقَد رَهِقَنی مِن اَمری عُسرٌ فَاَسئَلُکَ اَن تُصَلّیَ عَلی مُحَمَّدٍ
و آلِ مُحَمَّدٍ و اَن تَجعَلَ لی مِن اَمری یُسراً

[illegible]

تغيرت البلاد ومن عليها فوجه الأرض مغبر قبيح

فوا أسفا على هابيل ابني قتيل قد تضمنه الضريح

شهرلر تغير ایتدی و یرلر دخی اولدی و اوزرنده اولانلر و یر یوزی [illegible]

بر شهید که تراکده [illegible]

47

يا كوكبا ما كان أقصر عمره وكذا تكون كواكب الأسحار

تقدر [illegible] سنك عمرك نه قصه ایدی [illegible] صبح [illegible]

إن الكواكب في محل علوها لترى صغارا وهو غير صغار

کوچك کوریندیکی حالده [illegible] دکلدر

ولقد جريت كما جريت لغاية فبلغتها وأبوك في المضمار

فإذا نطقت فأنت أول منطقي وإذا سكت فأنت في إضماري

[illegible]

اللهم لك الحمد دائما مع دوامك ولك الحمد باقيا مع بقائك ولك الحمد خالدا مع خلودك ولك الحمد كما ينبغي لكرم وجهك وعز جلالك يا ذا الجلال والإكرام

[illegible]

لیکن تسلط ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهت حکمتی است که
مقتضی آنست و آن یادتی لطف او سبحانه است بر بندگان و اجتناب
نمودن ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات می‌تواند
بود که از متعلق باشد یا ذکر یعنی یاد کن ای محمد که چون فراگیرند دو فرشته
که فرا گیرنده اعمال و اقوال اند یکی از ایشان عَنِ الیمین از طرف راست ایشان
نشسته و عَنِ الشِّمال و دیگری از جانب چپ او نشسته حرالقعید ملازم تست
یعنی ایشان ملازم انسان‌اند و اصلاً جدا نشوند از انسان مایلفظ
مِن قولٍ بیرون نیفکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ خبر متکلم نشود
الا لدیه مگر نزد او یا نزدیک آن قول رقیبٌ عتیدٌ نگهبان نیت حاضر
و آماده پس نزد این حالی اقوال آنرا در نامه اعمال می‌نویسند حدیث
که حفظه چهار فرشته اند دو در روز و دو در شب از انسان دور نشوند مگر
وقت قضاء حاجت و غفرت هرگاه مومن فوت شود اند دو فرشته
گویند بار خدایا قبض روح فلان بنده مومن کردی ما بکجا رویم خطاب آید
که آسمان و زمین مملو است از فرشتگان و ادمیان و پریان و همه بعبادت مشغول‌اند
شما نیز بر قبر آن بنده روید بتسبیح و تهلیل و تکبیر اشتغال نمائید تا ثواب آنرا در حسنات

عمل الخوف الیه قبل اوانه فخشاه قبل مظنته
[illegible]
وکان قلبی قبره وکانه فی قلبه [illegible] الاسرار
[illegible]

هر که سورهٔ مطففین قرائت کند در روز قیامت او را از
رحیق مختوم آب دهد از ابی عبد الله ع نقل است که هر که قرائت این
سوره در فرائض کند او را در روز قیامت از آتش دوزخ ایمن گرداند
و آتش او را نه بیند و در روز قیامت حساب او را نکنند چون حق تعالی
ختم سوره را مذکور نمودند بذکر قیامت [illegible] آورده اند اهل مدینه در کیل و وزن
خیانتی عظیم نمودند چون حضرت رسالت پناه ص از مکه هجرت نمود و توجه
مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل شد آورده اند که در مدینه مردی
بود ابو جهینه نام دو صاع داشت یکی بزرگ با و بخریدی و یکی خورد که با
بفروختی حق تعالی در شان او این سوره را فرستاد

بسم الله الرحمن الرحیم ویلٌ للمطففین

وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ × اَلَّذِینَ اِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ
وَاِذَا کَالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ × اَلَا یَظُنُّ اُولٰئِکَ
اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ × لِیَوْمٍ عَظِیمٍ × یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعَالَمِینَ × کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ ×

وَمَا اَدْرٰیکَ مَا سِجِّینٌ × کِتَابٌ مَرْقُومٌ × وَیْلٌ
یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ × اَلَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ ×
وَمَا یُکَذِّبُ بِهِ اِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ اَثِیمٍ × اِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِ
آیَاتُنَا قَالَ اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ × کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ
مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ × کَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ
لَمَحْجُوبُونَ × ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیمِ × ثُمَّ یُقَالُ هٰذَا
الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ × کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِی
عِلِّیِّینَ × وَمَا اَدْرٰیکَ مَا عِلِّیُّونَ × کِتَابٌ مَرْقُومٌ ×
یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ × اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ ×
عَلَی الْاَرَائِکِ یَنْظُرُونَ × تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ
النَّعِیمِ × یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ × خِتَامُهُ

مسک

مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ×
وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ × عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ×
إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ×
وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ × وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ
أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ × وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ
هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ × وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ×
فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ × عَلَى الْأَ
رَائِكِ يَنظُرُونَ × هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ×

ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب
و شدت و محنت مر کاهندگان راست در کیل و وزن الَّذِينَ
اِذَا اكْتَالُوا چون میستانند بکیل عَلَى النَّاسِ بر مردمان
یعنی از ایشان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام میستانند وَإِذَا
كَالُوهُمْ و چون میپیمایند برای مردمان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا میسنجند

برای

برای ایشان يُخْسِرُونَ زیان میرسانند ایشان و میکاهند از آن
در آثار آمده که اهل مدینه همه تاجر بودند و بجمله این صفت خبیثه از
دست نمیدادند چون این سوره نازل شد پیغمبر ص بمدینه بازار آمد و بر
ایشان خواند و بعد از آن فرمود خمس بخمس پنج خصلت ذمیمه است
که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله ص آن کدامند
فرمودند که هیچ قوم نباشد که نقض عهد کنند مگر که خدا تعالی دشمنی را بر ایشان
مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر آنچه خدا نازل کرده مگر
آنکه درویشی در میان ایشان اشتهار گردد و هیچ گروهی نباشند که فاحشه
در میان ایشان پیدا شود مگر مرگ در میان ایشان اشتهار گردد که هیچ فرقه نباشد
که بخسند کیل و پیمونه عادت کنند مگر ایشان را به قحط مواخذه گردانند و گروهی
نباشند که منع زکوة کنند که باران را از ایشان بردارند و در خبر است که
چون امیر المؤمنین ع از حکومت فارغ شدی ببازار آمدی و فرمود که ای مردمان
بترسید از خدا کیل و وزن را درست پیمایید و از حضرت رسول ص مرویست
که هرکه در کیل و وزن خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ در اندازند در
میان دو کوه آتشین جای دهند و با و گویند که کیل و وزن این دو کوه کن واد

همه

همیشه با یعنی مشغول باشد مالك دینار فرمود که مرا همی بیمار شد در دم
نزع بعیادت او رفتم بانگ میکرد که دو کوه آتش قصد من میکنند گفتم ای مرد
این محض خیال و وهم است گفت نه چنین نیست بلکه حق خواهد بود زیرا که
مرا دو مکیال بود یکی ناقص یکی زاید بناقص میدادم و بزاید میگرفتم اذا جی ب
حرویت که طلب حاجت خود مکنید از کسیکه روزی او بر سر کیل و وزن باشد
از ابن مسعود روایتیت که نماز مکیال است هر که تمام بجای آرد پاداش او را تمام
بپیمایند و اگر کم کند در آیهٔ ویل للمطففین داخل خواهد شد اَلَا یَظُنُّ
اُولٰئِكَ آیا گمان نمیبرند این گروه بیش ستانند و کم فروشند اَنَّهُم انکه
ایشان مَبْعُوثُونَ برانگیخته شوند لِیَوْمٍ عَظِیمٍ مر روز بزرگ را
چه هر چه گمان وقوع آن روز داشته باشد که مبعوث خواهد شد و بر مقدار
ذره محاسب خواهد شد یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ در روزی که بپا ایستند
مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِینَ برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا
فرمان برسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده
باشند و کسی از زهره سخن گفتن نباشد و در خبر است که مقدار ایستادن
مومن آنمقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود و عبدالله بن عمر گوید

که

51

که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله صلعم مسئله از تو میخواهم که بپرسم فرمود بپرس
گفتم یا رسول الله مقام مومنان و نزد پروردگار چند مدت باشد و میان
بهشت و دوزخ منزل باشد یا نه و چه مشقت در این مقام بر مومنان رسد
فرمود کفار در سیصد سال در این مقام برپای ایستند و بجهت هول و دهشت
قدرت تکلم نداشته باشند اما مومنان دو فریق باشند گروه سابقان و
گروه اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان هم چون امتداد زمانی باشد
که میان دو کس بازگویند چون راز ایشان دراز کشد از یکدیگر جدا شوند و به بهشت
نعیم در آیند و مدت اصحاب یمین چون مدت زمان مردی باشد روزه دار تشنه
و گرسنه که بعد از غروب روزه بگشایند انکه به بهشت در آیند و میان بهشت
و دوزخ حوضی باشد طول او یکماهه ره و عرض او یکماهه آب او سفیدتر از شیر
و شیرین تر از عسل و در کنار ان قدحها از نقره و قواریر باشد که هر یک قدح
از ان باز خورد هرگز تشنه نشود سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود نقل
کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم که گفت در عرصات قیامت آفتاب را
بر بالای سر بندگان بدارند بمقدار یکمیل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات
ایشان کند بطریق عرق از بدن ایشان بیرون آید بعضی باشند عرق
تا پاشنهٔ پای ایشان رسیده باشد و بعضی باشند لجام بر دهن ایشان
رفته

رفته پس آنحضرت اشاره بدهن خود کرده لجام بلجام مرویست که عبد الملک عمیر
این سوره را قرائت کرد چون بیوم یقوم الناس لرب العالمین رسید
گریه براو غالب شد و بیفتاد و از قرائت ممتنع شد آورده اند که اعرابی
بعبد الملک مروان گفت تو شنیده آنچه حق تعالی در مطففین فرموده گفت
نعم اعرابی گفت پس چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانان را کیل و وزن
میکنی و بی اندیشه و بی محابا در آن تصرف میکنی کلا ردع است از تطفیف
یعنی کم بهم مرجحانه و از روز بعث و جزا غافل باشی بعد از آن در ذکر وعید
فجار میفرماید ان کتاب الفجار تحقیق که نوشتن اعمال فجار
لفی سجین در سجین است آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین
از کفره و فجره و جن و انس وما ادریک و چه دانا ساخت ترا
ما سجین چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده
یا محکم کتابیست که حروف آن روشن و مبانیست و یا نشانه کرده
بعلامتی که هرکه ببیند داند که اصلاً در آن خیر نیست از کعب الاحبار
روایتست که چون ارواح و کتب فجار را بآسمان برند اهل آسمان قبول نکنند
پس بزمین باز آورند اهل زمین نیز قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند در سجین

۵۲

و این خادم الشریعه در اوایل اجتهاد خود شدیداً نهی مینمودم از مجالس روضه
خانها و صاحبان صوت را تا آنکه در سنه ۱۳۲۲ شب بیست و یکم ماه رمضان
که همان یوم نیز منع نموده بودم در مسجد از خواندن تعزیه در عالم رؤیا
دیدم که اندرون مسجد شاه اصفهان تا وسط میدان ازدحام عظیم است
از خلق و صدای شیون بلند است سؤال نمودم چه واقع شده جواب
گفتند جناب امیر المؤمنین ع در مسجد تعزیه فرزند خود میخوانند بجهت جمعیت
بود که من پا بگنبدهای خلق گذاشتم تا خود را بمنبر آنجناب رسانیدم دیدم
آنجناب را عمامه سبز در سر و قامت مبارک نکوئی و کمر خم چون مرد نوجوان
صحفه شیون کنان و حسینا گویان تعزیه میخوانند از گریه بیطاقت شدم
استماع نمودم دیدم بعضی فقرات بقسمی ادا میفرمایند که در اعتقاد من
خلاف بود عرض کردم یا مولای من این قسم را خلاف میدانیم آن جناب توجه
و التفات بمن فرمودند آخوند شما تعزیه فرزند مرا بپا دارید هر قسم
که باشد و منع نکنید نماز ساعت بیدار شدم و در مسجد مؤمنین احیا میداشتند
فرستادم که مجلس تعزیه بپا داشتند من منع نمیکنم شما را بلی الغرض جمیع
موجودات در تعزیه آن جناب مشغولند از جمادات و نباتات و
حیوانات و جمیع انبیا حتی قبل از ایجاد این نشاء و خلق دنیا در عالم اعلی
ملکیه آسمانها و بنات العلی و هشت طبقات بهشت و رضوان اعلی مجلس
تعزیه آنجناب منعقد شده و همه لباس حزن پوشیده و افغان ملائکه بذروه علیا رسیده

چنانچه

چنانچه در کتاب تحفة المجالس مرویست

که جناب اقدس الهی بعد از آنکه آفرید حضرت آدم و حوا را و در
گلشنها و روضات بهشت میگردیدند و سیر مصنوعات الهی مینمودند
عکس نور چهرهٔ خود را در صفحات اوراق لطیفهٔ اشجار بهشت مشاهده
میکردند از جمال حسن خود تعجب نموده بیکدیگر گفتند لا حق تعالی در عالم
ملکوت نیکو صورت از ما خلق نکرده باشد جناب اقدس الله از مخطور
ایشان مطلع شد حسب الامر اله جبرئیل نازل شد فرمود ای آدم حضرت
اقدس اله از آنچه بخاطر شما گذشت مطلع شد امر فرمود که در باغستانهای
بهشت تفرج و سیر نمائید تا اشکال شما حسن تحفه نیز به مقامات و
طبقات بالائین بهشت تفرج نموده میگشتند بقصر عظیمی عبور
نمودند که از یکدانه یاقوت سرخ و در و دیوار از زمرد سبز و سقف
آن از لؤلؤ و فرش آن از فیروزج با نواع طلا و جواهر منقش کرده
و در آن قصر بسته دید چون آدم و حوا در قصر بسته دیدند از جبرئیل
سؤال نمودند درون این قصر چه سر است با واضح نما جواب
گفت بخیر نیز معلوم نیست من حساب عمر خود نمیدانم اما ستاره
در گوشهٔ فلک است که هر سی هزار سال یکنوبت طلوع میکند و بگرد
فلک میگردد و من سی هزار بار آن ستاره را دیده ام و معلوم نشده است

برزن

برزن که اندرون این قصر چیست و اینی قصر را در بسته دیده ام القصه
آدم بدرگاه اله بنالید که مرا از این سر واقف نما خطاب اله بجبرئیل
رسید که در قصر را برای ایشان بکشا فی الحال پیش رفت و دست بدر زد
گشاده شد آدم و حوا داخل شدند تختی دیدند از یاقوت سرخ
که شخصی بصورت دختر آرام گرفته در نهایت حسن و جمال تاجی از
نور سبز در سر و طوقی از زبرجد سبز در گردن و گوشواره از در و لؤلؤ
پر نور در گوش و گرداگرد آن تخت کواکب درخشنده جا گرفته و صد
حوران ماه پیکر در آن موضع دست ادب بسینه نهاده از غایت
شرم و حیا نظر بجانب دیدار نمیکردند چون آدم و حوا آن صورت را
دیدند بسجده افتادند و اول سجده که از بنی آدم مقرر شد آن بود جبرئیل
گفت ای آدم هیچ میدانی این چه صورت است این بنت حضرت خیر الانام
پیغمبر آخر الزمان است که بجهت وجود مبارک او تو و ما سوی الله را خلق کرده است
و او را بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب ساخته آدم
گفت ای جبرئیل این تاج درخشنده بدین شعاع که در کرش بسر دارد چیست
گفت این ذات محمد پدر اوست آدم گفت این طوق که از طلا و زبرجد
بگردن در نهایت شعاع دارد چیست گفت این نور ولایت زوج او جناب
امیر المؤمنین است گفت این دو گوشواره درخشنده بدین ضیاء که در گوش

دارد

وارد چیست گفت ای فرزند عزیزانش جناب حسن و حسین است آدم گفت
ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت از نسل تو خواهند بود اگر ایشان نبودی نه فلک
و نه تو و نه ملکوت و نه عرش و نه کرسی و نه ملائکه و هفت آسمان و نه زمین و نه
کواکب و تو و حوا را خدا خلق نکردی و سبب خلق کل موجودات وجود ایشانست
ای آدم اسامی مبارک ایشان یادگیر شاید روزی تو را بکار آید آدم گفت ای
جبرئیل نامهای ایشان چیست بخوان شاید در ضمیرم بماند جبرئیل گفت محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین آنگاه آدم بزبان تکرار نمود بر قلب نقش نمود پس
گفت ای جبرئیل مشکل دیگر در دل مانده جبرئیل گفت بگو آدم گفت این گوش
وارها چه حکمت است که یکی سرخ و دیگری سبز است جبرئیل بگریه آمد گفت
ای آدم جمعی از کفار ذریه تو این دو معصوم مظلوم را شهید کنند یکی را
زهر هلاهل دهند و دیگری را به تیغ ظلم سر از تن جدا کنند در دم آخر رنگ اولی سبز
شود و رنگ دیگری از خون او سرخ شود پس آدم و حوا شنیدن این سخن
دلتنگ شدند و گریه بسیار کردند چنانچه از آفرینش خود بیزار شدند بطوریکه
شده خود را بزمین می غلطانیدند و افغان و زاری میکردند وارد شده اول
گریه که از آدم سر زد این بود آنگاه جبرئیل الامین و ملائکه آسمانها و جمیع طبقه
بهشت و رضوان و حور العین و ولدان جنان همگی غبار ملال بایشان رسید
بود با آدم و حوا موافقت نمود بگریستند و آن روز با آدم و حوا الی این مصیبت
بتعزیه مشغول شدند ای شیعه آنگاه در آن زمان ملکوت اعلا را که ابدالاحزن

و بعد

هرگاه خود بنماز زن احرام شود مخالف خود عمل کند در نماز جهر آنکه میکند
و در نماز اخفات اخفات واگر زن احرام شود بنماز رجل حرد
نیز تکلیف خود عمل کند تحریر

٥٤

از جمله امر فقهیه است که هر ظرفی که شراب آلوده شود هفت مرتبه باید شسته شود
از حضرت رسالت پرسیدند که یا رسول الله ما العقل فرمود العمل بطاعة الله
والعمال بطاعة الله هم العقلا عمل کردن بطاعت خداست و عمل کنندگان
بطاعت خدا ایشان صاحبان عقلند
ولقد آتینا لقمان الحکمة
یعنی به لقمان حکمت دادیم یعنی
عقل دادیم
از کاشف اسرار حقایق و دقایق
و برگزیده حضرت خالق امام بحق
ناطق یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
از حضرت صادق سوال کردند
ما العقل
سوال نمودند که ما العقل چیست عقل حضرت فرمود العقل ما عبد
به الرحمن واکتسب به الجنان قوه ایست مدرک خیر و شر تمیز دهد
خداوند عقل را قوت بدهد بخیر بیقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص
و رفق و عطیه و قناعت و تسلیم و شکر
پس او حضرت کبریا بحضرت ابوالبشر عقل و دین و حیا آوردند آدم عقل را قبول
نمود جبرئیل ابا حیا و دین را فرمود که شما بر گردید بخزانه غیب گفتند ما مأموریم
که از عقل جدا نشویم فهم سخن گر نکند مستمع قوت نطق از متکلم مجو

بجناب ابوتراب عرض کرده که چه کونه خدا را خود را شناختی فرمود عرفت ربی بربی ولولا ربی
ما عرفت ربی واکرنه واصحاب که هر کیا پی که از زبانی روی وحده لا شریک له کوی
در هر چه مینکرم نظر از چشم عبرتی در وی بسر است ز تو صد صد دلیل بکذر تو از دلیل مدلول راه بر
او را شناس نه از بحث قال و قیل قال عطار هستند ذرات جهان هشیار کو هشیار کو
در خواب ناز بنهانیم بیدار کو بیدار کو رفتم فراز آسمان تا بام از جانان نشان آمد ز لامکان ان یار کو
در مسجد و در میکده هر جا که بینم تو نی غیر از تو در کون و مکان دیار کو دیار کو منصور در دار فنا میزد انا الحق برملا
منزل مطلق میزند ان دار کو ان دار کو غواص در بحر حرم کو برف نمیکند پر عطر کردم عالمی عطار کو عطار

ما فرسفر سبحان الذی اسری و بلبل
بوستان و ما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

حیدر کرار شیر یزدان کار فرما لو کنت الف عام فی سجدة لربی
شکراً لفضل یوم لم یقض بالتمام العام الف شهر والشهر الف یوم
والیوم الف حین والحین الف عام یعنی اگر من هزار سال سجده کنم بجهت شکر نعمت یکروز
هزار روز و هر روزی از آن هزار ساعت و هر ساعتی هزار دقیقه و هر دقیقه هزار سال

شیر بیشه شجاعت ونهنگ لجه شفاعت صدر نشین
مسند هل اتی و یکه تاز میدان عرصه لا فتی
مرکز دایره هدایت و نقطه والی ولایت الله
ابیطالب ع لشکر آسمان زمین و آسمان
بر گزیده حضرت باری علیه السلام

نایب مناب حضرت خیر البشر مرکز دایره امکان
حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه

۵۵

حکایت عزیزی بود در قدیم الایام که نام شرا العصابی ملک علیهم قائم بوده
بود که از زن غمگسار شد حکایت آن زن آن بود که در هر شب با نفس خود خطاب
فرمودی که امشب شب آخر عمر تو است ... که فارغ مدتی ...
و وقت مکش و مشغول بنماز تا طلوع صبح در رکوع و سجود ... روز
با خود خطاب میکرد که ای نفس امروز آخر عمر تست ... راضی نشده را
بحث اندازه و مشغول باشه ... در زمستان لباس گرم و نرم را نپوشید
که مبادا از طاعت باز مانی چون خواب ... در سر خواب ...
و نفس خود خطاب کرده که ای نفس ...
در روزه از بهشت ... روزه را با بهایم ... تا در عرصه قیامت
مفخر باشی و سرافراز پس ... ملال و در عبادت بحضرت
متعال ... بود

ارکان نماز تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و سجود

افعال نماز ذکر رکوع سجود و تشهد و سلام

در چیز دیگر یکی ترتیب دوم موالات اگر کسی تکبیرة الاحرام

گفت بعد شک نمود که بوجه صحیح واقع شد یا بوجه باطل دو ان را اعاده کرد

از قبله یا سخن گفتن بکلام آدمی باطل میکند بار دیگر تکبیر میگوید

اول و اخر ان بچیز دیگر وصل میکنند احوط آنست که رعایت وقف

کند استقرار در حالت قیام مانند قیام است که اخلال در آن

از روی عمد و سهو نماز باطل است تکبیرة الاحرام در حالت قیام تمام گفته شود

~~قیام در حال رکن است و در حال قرائت~~ قیام در حال تکبیرة الاحرام

رکنست و در حال قرائت حمد و سوره واجب غیر رکن است

و در حال قنوت و تکبیرات مندوبه مستحب است قیام متصل برکوع

رکنست استقلال نیز واجب است که بچیزی تکیه نکند در حال اختیار

[illegible]

56

بعد از نماز بانگ کند مرغ خود بسته شود اگر در چهار

شنبه پیش از نماز بانگ کند دلیل کند دعا بر زبان بخواند

لا اله الا الله از زمین تا آسمان لا اله الا الله از آسمان

تا زمین لا اله الا الله از عرش تا کرسی لا اله الا الله از کرسی

تا عرش لا اله الا الله از قاب تا قوسین لا اله الا الله

از قوسین تا کتاب تا بحضرت رب العالمین تا ابد الآبدین

بستم بستم و مهر کردم زبان جمیع بنی آدم و بنات حوا از بد کفتار را از

بد کردار نگویند نکنند در حق فلان بن فلان صم بکم عمی فهم

لا ینطقون صم بکم عمی فهم لا یرجعون صم بکم عمی فهم لا یفقهون

صم بکم فهم لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا یتکلمون و بحق آفتاب

و زهره و عطارد و قمر و زحل و مشتری و مریخ و بحق

انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم و بحق

یا ارحم الراحمین بحق چهار یار بخواند لا اله الا

الواحد القهار لا اله الا العزیز الغفار لا اله الا

... لا اله الا الملک الجبار

والقيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني اذ
تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فر
جعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن وقتلت
نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا [illegible]
زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين
والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة والخيل
المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحيوة الدنيا
والله عنده حسن المآب قل ان كنتم تحبون الله فا
تبعوني يحببكم الله ويغفر لكم والله غفور رحيم
يحبونهم كحب الله والذين امنوا اشد حبا
لله ولو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة
لله جميعا وان الله شديد العذاب قد شغفها
حبا انا لنريها في ضلال مبين وإذا عزمت
فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين
يحبونهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة

على الكافرين ويحبونه بحمد ربهم
لا يحسبن الذين يفرحون بما اتوا بمفازة من العذاب
ولهم عذاب اليم فقال اني احببت حب
الخير عن ذكر ربي حتى توارت بالحجاب ردوها علي
فطفق مسحا بالسوق والاعناق ٥٧ واخرى
تحبونها نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين
الحمد لله رب العالمين نصر من الله وفتح قريب يا رب بحق فلان بن فلان
بسم الله الرحمن الرحيم يا الله

ع ١١١١ ع ع ١١١١ لا لا

الساعة الساعة
اللهم سخر لي قلب فلان على حب
الف بين ادم وحوا

بحق ابراهیم و ... و بحق ما الله
م الذی احرقت قلب و جنتم علی احب و محبت فلانه و بحق ایاک نعبد
و ایاک نستعین اللهم فی عین و قلب فلان داخل بین یوسف و زلیخا و بحق
اهدنا الصراط المستقیم اللهم سخر لی دل و جان جمیع خویشان یگانه و بیگانه علی حب
و عشق شیرین باشد باسم فلانه و بحق صراط الذین اللهم سخر لی قلب باسم فلان علی احب
و محبت فلانه الف بین موسی و طور سینا و بحق انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
اللهم سخر لی قلب تمام جان و دل و مهر و وفا برافکند باسم فلان علی احب و محبت
عشق و هوش و باسم فلانه مبتلا گردان الف بین لیلی و مجنون و بحق انه من کرام الکریم
تبارک الله رب العالمین که مهر و محبت و دوستی الحب صاحب بجز فلانه مبتلا گردان
بحق فاغشیناهم فهم لا یبصرون و بحق رب العرش العظیم و بحق ... رحیم بحق
مهر و محبت مهر و مشفق گردان باسم فلان علی حب و عشق باسم فلانه بیقرار گردان
بحق توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و بحق صحف ابراهیم و بحق حرمت فرقان
محمد المصطفی و بحق حرمت علی مرتضی و ائمه مهدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
و بحق اهیا شراهیا حیا قیوما فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم و بحق
لا اله الا الله حقا حقا یا رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بسمله [illegible]

اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ
این الظلمة و اعوان الظلمة حتی
من لاق لهم دواةً او بری لهم قلماً فیجمعون
فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی نار
جهنم. چون روز قیامت شود ندا کنند که کجا اند
ظالمان و یاری کنندگان ظالمان و کسی که
مدد کرده باشند ظالمان را حتی کسی که قلمی برای ایشان تراشیده
یا دوات ایشان لیقه کرده پس همه را در تابوتی از آهن
جمع سازند و ایشان را در آتش جهنم اندازند
از این جا ظلمه خبر باشند که ظلم ایشان را حتی بالله

انگشتر حضرت ... وزن پنج مثقال
و قیمت آن ... خراج شاه بود
که نشسته خروار نقره و چهار
خروار طلا ... بود
از طوق بنی کنانه
۵۸

[illegible]

یا طاغی خالفت الحق پس چون ملک الموت بسر وقتم رسید و بمقام
وفاتم نزدیک گردید قابض ارواح زبان بتوبیخم گشود و ملامتم کرده
آثار قهر بر من نمود که ای ستمگر طاغی و جبار یاغی که در دار غرور
بدولت نخوت مغرور و از شکر شراب سلطنت بی عقل و شعور
بودی ندانی که مخالفت با خداوند باعث سخط و گزندست و موجب
عذاب و عقاب بیچون و چند دنیا از لذتهای لا تعد و لا تحصی گرفته
بود و از مساعدت افلاک و معاضدت ملک و مال آشفته ندانستی
که کیفر خدائی در پیش است و مکافات اعمال و افعالت بیش
از بیش من از تکلم ملک الموت و هیبت و صلابت اش اعضایم
مرتعش و بر خویش لرزان شدم و مانند شمع گدازان و سوزان اعضای
وجودم سراسر متلاشی گشت و عقل و هوشم از سر گذشت و اعمال
و اقران را لحن نمود و از دیده ام نقاب حجاب گشود و هفتاد هزار
نفر بودند از اولاد سلاطین و پادشاهان که تمامی چون من از خدا
بیخبر و در بحر عصیان غوطه ور بعد از آن ملک الموت حلق مرا فشرد و
به تنگنای هم چنان خود برد اهل زمان از نشر حی آسوده اند و مرا
در تنگنای لحد بعذابهای گوناگون فرسودند + چنین است کیهان ناپایدار
در او تخم بد تا توانی مکار × که گیتی نماند بهر کسی چه ماند تن رنج ماند بسی
پس من ابد الآباد در عذاب جحیم سوزانم و در نایره آتش فروزان پس

حضرت

اياك وكثرة الضحك فانه يميت القلب
و يذهب نور الوجه يعني حذر کن
از بسیار خنده که آن دل را میمیراند و نور رو
زائل میگرداند

در صحف موسی مذکور است

عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح
و لمن ايقن بالنار كيف يضحك

تعجب است از کسی که یقین داند که خواهد مرد چون خرم و شادمان
و کسیکه یقین داند که آتش جهنم خواهد بود چگونه خنده
میکرد

[illegible]

حضرت قاهر قهار ده هزار ملائکهٔ غلاظ و شداد بر من موکل فرموده
و عذاب و عقاب مرا در عهدهٔ اهتمام آنها نموده که در دست هر یک
عمودی از نار است که هر گاه یکی را بر کوههای استوار فرود آورند از
شدت حرارت آب شوند و خاک وجودش هبا رود و هر گاه یکی
از آن عمودها که بر من زنند آتش بر من افتد سراپای وجودم بسوزد
پس حضرت محیی الاموات بقدرت کامله دیگر باره مرا احیا فرماید باز
نایرهٔ نار زبانه و تمامی اعضا و جوارحم احاطه نماید و هم چنین بعد هر بار
هویی بر من مسلط فرموده اند و افعی سهمناکی را که پیوسته مرا گزند میرساند
و کژدمی گماشته که پیوسته از سم جانگزای اش به تنم نیش میزند و همیشه
آن کژدم و مار و افعی ها با من در ستیزند که هذا جزاء ظلمک علی عباد الله
اینها کیفر ظلم و جوریست که بر بندگان خداوند سبحان روا داشتی و
از روش عدل و انصاف قدم بیرون گذاشتی و تخم جور و ستم در
جهان کاشتی پس آن کلمه ساکت شد و مانند سابق صامت ماند
پس علی اکبر ظفر با تر آنحضرت از دیدن آن فقرات و شنیدن آن
کلمات بگریستن در آمدند و خروش و غلغلهٔ عجیبی زنان بر زبان در میان
احباء ظفر عنایت افتاد بلکه تمام لشکر و سران عسکر بسر شک ژاله بار باز
دیده

بر رخسار ما چکانیده نه گفتند یا امیر المؤمنین ما را قدر و منزلت تو
فراموش شد و چراغ معرفت ما در باب وصایای حضرت رسالت
دربارهٔ تو خاموش گشته و بهره که در خدمت و ملازمت تو ما را بود بجهة
خذلان و غفلت که ما را بود نصیب گشت و از این فیض عظمی و موهبت
کبری محروم ماندیم و آستین بر افشاندیم ولی بچه دل افشاندیم در [illegible]
از این معاصی و افسوس از این بی ادبی اکنون از کرده خود پشیمانیم و
استدعا داریم که بر ما رحم فرمائید پس آنسرور فخر مو القلة را در جای دفن
نمودند در آن وقت آب نهر و آن از جریان باز استاد و بهر ماهی
که در آن نهر بود بر روی آب استاده بالب [illegible] اش آن بزرگوار
گفتند و دعا لفتی درباره آنسرور [illegible] نهاد

[illegible]

الکند ... سیم گران نماید ... که سیم ... شد ... واشد ...

خسرودار درختی بزرگ چون ... ولایات ... ششع درختی عظیم
برادش کبیب باشد و اگر زنی ... با خود برداشته جنینی مرده بنهد ... دودار
او را درخت بق گویند بزرگ ... نشر او ... بود وبهمت آن را ... الف
گویند ورق او ... که ... شرخ ... نفیذ ... درخت ... برگ

٤١

سفرجل یعنی به ... درخت کوهی ... صمغ او ... نافع
... روس ... رومی ... برگ او ... میوه ...
شاه بلوط ... شام ... ایران ... صندل ... عرعر یعنی سرو کوهی
... دخان ... عشر درختی ... عفص
... درخت عناب ... عود ... جزایر ... عنبر ... زنان
رائحه ... در ... آید ... دفع ...
... غرب ... فادوس ... درهند ... عود صلیب ...
عطلة ... برگ ... منفعة ... عنابی
... فستق ... ترکیب ... قرنفل ... ثمر او
... قرنفل درجزیره ... ثمر او ... سیاهی ... رنگ
درخت ... درختی بزرگ ... درانداز ... او ... آگر ... ساق ... بار او
درخت را ... از ... اب ... روانه شود و اگر ... او ...

حساب سنگ هزار مثقال یکمن وزن ... هزار ... ۵۰۰
نیم من پانصد مثقال ... چارک ۲۵۰ دویست و پنجاه مثقال است سیر یکصد و بیست ...
پونزه ... مثقال ۲۴ ... و نیم دانگ ... دوانگ ... ششش ... دم ... شد
در صدور اوراق جبنی اوراق جبنی ... مختلفه نوشته ...
اول از یکی تا نه من به این صورت ان ۲ من ۳ من ۴ من ۵ من ۶ من ۷ من ۸ من ۹ من
دویم از ده تا نود من به این صورت
... ...
... ...
... سیم از صد من که یک خروار است الی نه خروار به این صورت

... خروار ...
چهارم از ده خروار ... تا نود خروار به این صورت
عا عا ما سا ما ما ما عا
پنجم از صد خروار الی نهصد خروار به این صورت
صد خروار ... دویست خروار ... سیصد خروار ... چهار صد خروار ... ۵۰۰ خروار ... ۶۰۰
۷۰۰ ... ۸۰۰ ... ۹۰۰ خروار
ششم از یک هزار خروار است الی ... هزار خروار به این صورت
۱۰۰۰ ... ۲۰۰۰ ... ۳۰۰۰ ... ۴۰۰۰ ... ۵۰۰۰ ... ۶۰۰۰
۷۰۰۰ ... ۸۰۰۰ ... ۹۰۰۰ ... ۱۰۰۰۰

سنگ هزار مثقال   یکمی وزن جو بهر هزار هلاک

وَالشَّمْسُ مُعْرِضَةٌ عَمُودٌ كَانَهَا تُرْسٌ يُقَلِّبُهُ كَمِيٌّ رَاحِ

آفتاب آشکار شده است باضطراب گویا که او سپر راست میکرد و انو او را انتره دار و

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

ای آنکه ایمان آورده اید داخل شوید در سلم عموماً

وَكَلَامٌ لَوْ أَنَّ لِلدَّهْرِ سَمْعًا مَالَ مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْإِصْغَاءِ

کلامیکه هرگاه بدرستیکه از برای روزگار گوش باشد میل میکند از خوبی او بسوی شنیدن

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْفَضَائِلَ كُلَّهَا مَجْمُوعَةً فِي ذَاتِ الْإِنْسَانِ

منزه است کسی که گردانیده است فضیلتها را همه آنها را جمع کرده شده در

وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

وَلَمَّا كَانَ الشَّمْسُ ضَلَّتْ مُحَرَّمًا لَيْسَ لَهَا خَوْلُ الْمَشَارِقِ

شئی که آفتاب گم کرده راه خود را ... و در سوی مشارق ...

وَمِنَ الْآيَاتِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ

از نشانهای ... خواب شما در ...

الْمُبَارَكَةِ الْمُبَارَكَةِ هِيَ ...

صبح ... مبارک

فَإِنَّ الْكَرِيمَ ... الصَّالِحِ

تقبل

... که تسیم بر آن نماید بر آن ... اکنند

كَمْ عَايَنْتُ مِنْ ذِي عِزَّةٍ وَسُلْطَانٍ وَجُنُودٍ وَأَعْوَانٍ

تَمَكَّنَ فِي دُنْيَاهُ وَنَالَ مِنْهَا مُنَاهُ كَيْفَ نَسَخَتْهُمُ الْأَيَّامُ

وَوَافَاهُمُ الْحِمَامُ

بسیار دیدم صاحب عزت و سلطنت و لشکرها و اعوان که متمکن

شد در دنیای خود و رسیده از آن به آرزوی خود چگونه فانی کرد ایشان را

ایام و رسید ایشان را مرگ

دِيَارُهُمْ خَالِيَةٌ وَعِظَامُهُمْ بَالِيَةٌ

وَرُسُومُهُمْ قَدْ عَفَتْ وَجُسُومُهُمْ قَدْ هَفَتْ فَأَصْبَحُوا

وَمِيَاهُهُمْ فِي التُّرَابِ وَأَقْفَرَتْ مَنَازِلُهُمْ قَدْ عُطِّلَتْ مَقَاصِيرُهُمْ

و رسمهای ایشان ... پوسیده است ...

دیارهای ایشان خالی ... و استخوانهای ایشان پوسیده

خشک شده جسمهای ایشان ... پس گردیده اند پوسیده شده

در خاک ... شده منزلهای ایشان ... معطل شده قصرهای

٦٢

...

سفیر ... ازمشقال   یکم وزن ... هزار ...

مشمش پیغمبر فرمود ان نبیاً من الانبیاء بعثه الله قومه فلم یؤمنوا به

وکان لهم یوم یجتمعون فیه کل سنة فی ایام النبی فی ذلک الیوم ودعاهم الی الله فقالوا

ان کنت صادق فادع الله ان یرزقنا من الحب الیابس ثمرة علی لون ثیابنا وکا

ثیابهم الصفرة فدعی النبی فاخضر وراق واتی بالمشمش فی الاسم فمن اکل منه ...

ان یخرج ... صدو من اکل ... ان لا یؤمن من خرج ...

نارجیل جوز هندی یعنی درخت مقل ... تنبل ... ورق ...

یاسمین درختی ... شکوفه او سفید یا زرد یا ارغوانی   نباتات

السمان جونا   السعید   الشرقاز

خشخی شنیت ضعیف   بعضی الفار گویند   معروف است از ...

لفرسی حرکت ... دندان که

بجنبد سخت کند اگر بخورند قوت باه

البنیی   کشوت

خشخی ... کیاه صفود

بقرار

او لسعیر باشد   بادرنجبویه   بادنجان   بر درخت

یا در ... کوبند   شکوفه زرد و سفید بود   بپیچد

عقربر ... کنند

الحوان   بپیچد و ساق

با ... گویند   خشو است از ...

از ... ... بیا و جنس روئید

ورقش ... ...

سفید ... نداب وانقد باشد ونه ... که تیمم بر آن نمایند بر آن ... اکند

بطیخ پیغمبر فرمود تفکهوا بالبطیخ فان فی کل عضو منه برکة

درحمة وحلاوة من حلاوات الجنة ومن اکل لقمة من البطیخ

کتب الله له عشر درجات   تخم خربزه را در شیره و ... کنند ...

لق ... شیرین بود   بلهوس   بعضی بو کوچک ... بعضی ... ... باشد ورق

او ... کنند ... و ... باشد   ...   بیش   خار ...

... درمنه   ترمس   بهار

... بلند ...   با ... ... مصر   گل چشم گویند گل زرد و ورق ارم

خصیة الثعلب   جرف   حالت

... ... خرد ... ...   حب ... س

... حی ... ... باشد   ... گوچک ... ... باشد

... ...   حروم ذخیره باشد

حمص   حرشف   خردل

اگر در ... ... کنگر ... اند   نیاه معروف ... خوشی دارد

... انداز ند   ... ... سفید گویند از ... ...

... ... آید   ...

... ...   خشخاش   حنم ... ...

... ... گویند   السعت از   حی العالم

... ... باشد   ... ...

سفید و سیاه ... آب آورد   ...

... ... درد ... ...

... ...

یا ایها الملک العادل العالم اجعل الدین موضع ملکک

فمن [illegible] الفلک فی هذه الامر فهو [illegible] لک و لبنیک ای

ملک اخذ من ملکه دینه فهو مستحق للسیاسة و

ای ملک اخذ من دینه ملکه فالملک له [illegible] صیر

دنیاک وقایة لآخرتک ولا تصیر آخرتک وقایة لدنیاک

ای پادشاه عادل دانا بگردان دین را موضع پادشاهی خود پس کسیکه [illegible]

[illegible] هر پادشاهی که اخذ کند از پادشاهی خود دین [illegible]

پس او [illegible] از [illegible] و هر پادشاهی که اخذ کند از دین خود پادشاهی

خود [illegible] مر او را [illegible] و آن [illegible]

و مگردان آخرت [illegible] در [illegible] از برای [illegible]

انی اخبرک باکرم نبیک وهو الصبر

هر آینه خبر میدهم ترا بگرامی ترین پیران [illegible] و صبر است

بکر اصلاحی قبل الهجر ان ذاک النجاح فی التبکیر

صبح زود [illegible] پیش از گرمی [illegible] هر آینه [illegible]

[illegible] در [illegible]

64

صدقت بالحق نطقت

تصدیق کردی من و با حق تکلم کردی

ای [illegible] املک [illegible] الاعداء [illegible] الضلال بها [illegible]

مهدوم [illegible] البناء و [illegible] من [illegible] فلا [illegible]

ولا [illegible] محروم [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] بکند [illegible]

[illegible] از دوست [illegible] نه انکس که [illegible]

[illegible] که [illegible] گرفته [illegible]

کلمات نزلت من السماء او نبع من الارض [illegible] ای [illegible] کان [illegible]

هر سخنی که [illegible] از آسمان [illegible] از زمین [illegible] هر حرف [illegible] از [illegible]

یکی وزن صد و ... مثقال [illegible]

آبنوس درخت او چیزی پاره سنگ بود آس معروف

احصص شبیه به نرمان گنجد (زار) در طبرستان بسیار بود

مغیلان اشتر باد به نیت بادان درختی است حبه ای از گوز

بزرگتر است و لفید بزرگ است بطم درخت کوهی است ثمر او را طلبه ... زند

از بهر جرب و قوبا را زایل کند و ثمر او را به پارسی حبة الخضراء گویند

بلسان درختی است بزرگ در مصر و برگ در الحیه او به لب باید ولفید زند

بلوط درختی کوهی است یکی بلوط آورد و یکی عفص تفاح سیب

وقت عرس از عنصل کرد برگرد او یک زن تفاح او را هیچ کرم نزند

و اگر ورق الخیر ... در زیر گل کنند مدتی دراز بماند و منبع ورق [illegible]

نهند ... و ... زایل شود شوحط درخت بزرگ در ارض روم

توت ورق ... آب باران بنیر از بهر خضاب موی [illegible]

نیکو بود و اگر ... بر لدغ عقرب نهند درد او ساکن شود

جمیز درختی عظیم ... ورق چون ورق توت ... [illegible]

[illegible] نه آب داشته باشد و نه چیزها که ... بر آن ... کند

بدرگاه لطف تو ای پادشاه بیاورده ام تحفه جز گناه

همه غفلت و مستی آورده ام متاع تهی دستی آورده ام

تهی دست از آن آمدم بر درت که کریم است و امید مغفرت

٤٥

ندارم بجز خود فروشی خرید بجز عمل بسته بار امید

فقیرم ندارم بجز احتیاج حکیمی بکن خسته را علاج

اسیرم مرا ارضی آزاد کن کرمی بفضل خودم شاد کن

و تعلیم سوی خود را هم بده و خیلی رحمت بیا هم بده

ز سوز و محبت شمع راه خود دم ... سر فرو بسته ام

گدا ... پادشاه خودم گدای تو ام دارم از خلق رو

بجز در رحمت سر یار ... تو ... [illegible]

محظ کرم ... [illegible]

تو ام و ... رحیم رحیم ... زاریم

[illegible] که غوش ... سخت افتاده ام

عصا ... عصی ده مرا از ...

که ... [illegible]

که دل سخت ... از ... [illegible]

... کسی که نه آب داشته باشد و نه چیزی که تیمم بر آن نماید بر آن ... الکند

نشسته ام ... دلبرم در دلم — بدل مهر که ... در ...

۶۶

جهان گفت

تو پادشاه جهانی جهان ... آری

حیات گفت

دلی تو پادشاه جهانی جهان ... آری

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید

فنا گفت

جهان و حیات ... با فنا

فنا ... آخر فنا

... بیکی وزن ... هزار ...

ملائکه آسمان دنیا بصورت گاو — آسمان دیگر بصورت عقاب

رئیس شمعیل — آسمان سیم بصورت نسر رئیس ساعه

آسمان چهارم بصورت اسب رئیس صلصائیل — آسمان پنجم بصورت حور

رئیس کلکائیل — آسمان ششم بصورت ولدان رئیس میکائیل

آسمان هفتم بصورت بنی آدم رئیس روبائیل

وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد

عنبر

بعضی میگویند از چشمه ...

و بعضی میگویند ...

بعضی میگویند ...

گفته ... در ...

مرجان

این ... در ... بود

[illegible]

سکنجبین [illegible] مثقال یکم وزن [illegible] نمراه [illegible]

جمجمه
هر طرف [illegible]
[illegible] بر [illegible] حباب

فلی
[illegible] و ورق
[illegible] ورق [illegible]

ریوآسی
برابر [illegible]
[illegible] تیز کند

ریحان
شاه [illegible]

زعفران
[illegible] حلبه [illegible]

سمسم
کنجد

شترم
در لغت [illegible]

عبدان
[illegible]
[illegible]

عنب الثعلب
نوع از آن
زهر [illegible]

فجب
[illegible]

فرنج
نقلة الحمی د

فحنک
[illegible] عظم
[illegible] آب [illegible]

فاتر [illegible]
[illegible]

ماس الکلب
[illegible]

فنار
[illegible]
و دراز

فت
[illegible]
روغن آن زعفرا
[illegible]

فراحلم
[illegible]
تخم او [illegible]

فتب
ثمر او [illegible]

کرسبه
[illegible]
[illegible]

قیصوم
[illegible]

کراث
[illegible]

کزبره

کردیا

کلواسه
[illegible] آن زاد [illegible]

لبلاب
[illegible]

لسان الحمل
لسان العصافیر
[illegible]

لفاح
[illegible]

لوف
[illegible] ورق [illegible]

سیابرک
ورق او [illegible]

[illegible]
ورق او
[illegible]

ب . [illegible] کسیکه نه آب داشته باشد و نه چیزها که تیمم بر آن نماید بر آن [illegible] کند

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
سنب [illegible]

٦٧

لفاح
[illegible]
از [illegible]

ادمیش
در لغت [illegible] دراز
[illegible] در تخم [illegible]
[illegible]

[illegible]

ورس
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سمرخ
[illegible]
از [illegible]

سفر
در تخم [illegible]

نقطی [illegible]

... فارقه طوری بنظر کسیکه نه آب داشته باشد و نه چیزهای که تیمم بر آن نماید بر آن ... اکند

شرف الدین سعدی پسر مصلح الدین عبدالله شیرازی ۶۸

شاعر و متصوف شهیر ایران در اواخر قرن ششم هجری در شیراز

به عرصه وجود نهاد سعدی اغلب علما ...

دیده بود و بهره ای از عطاء ... دیده بود سعدی در ابتدا

از پدر یتیم ماند سعدی ... اتابک فارس او را

در ... تربیت و ... کرد

ولی از ... برای تحصیل علوم ... بغداد ...

سعدی در مدرسه نظامیه بغداد که دار العلوم ... بود

... علوم و ... اشتغال ... در ... حنبل

... سعدی در ...

۲۳ ... از ... و ... و ...

و سعدی ... شیراز ...

در ... فارس از ... دیار ... گان ...

در ... سعدی ... ۶۹۱ ...

... سکه ... رشته ... یکم وزن ... هزار ... الا ...

اولکی

صلوات الله ضوابط قواعد احکام خط

موقوم ... ناولان منزلا دلوی محاکوس ساعتی

مرلو ... تکمیله اسلوب ضبط ربط ...

... شوره ... نواب خلاصه ... الله

صحیح ... مصون ...

... صلوات ...

... خانه ... ها ... فالک ... ...

[illegible]

س فاقد طهورین یعنی کسیکه نه آب داشته باشد و نه چیزهائی که تیمم برآن نماید برآن [illegible]
یا اینکه باید اتیان بصلوة نماید بدون طهارت
جایز است تکلیف از او ساقط است
و بر تقدیر سقوط آن قضا لازم است اگر وقت بگذرد و واجد احد طهورین شود یا نه و در صورت
ثانیه که تکلیف ساقط باشد باز قضا لازم است یا نه   ج احوط و اولی آنست که

۲۹

بهمان حالت نماز کند و قضا آنرا نیز بعد آورد با طهارت

س وضو را پیش از وقت بقصد قربةالله بجا آورد که بان وضو فریضه را بعد آورد   ج اگر بقصد کرده
یا بقصد کون طهارت و زیارت و تلاوت و تهیه ابتدا بجا آورد عیب ندارد

در سبب جنابت

س منی بچه چیز مشخص و شناخته میشود   ج شناخته میشود منی از مرد صحیح به خبر
(۱) شهوت خاصه که غالباً منی در آنحالت بیرون میآید (۲) جهیدن (۳) سستی بدن

س مجرد حرکت کردن منی از محل خودش
موجب غسل میشود یا نه   ج موجب غسل نمیشود مگر بخروج از حشفه

س اگر کسی شک کند در خروج منی یا خواب
ببیند که محتلم شده و بعد از بیدار شدن اثری نه بیند لا واجب است براو غسل یا نه
ج غسل واجب نیست

س اگر کسی در بدن یا در جامه مختص
بخود منی ببیند یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از آن
غسل نکرده تکلیفش چیست نسبت به نمازهائی که کرده   ج باید غسل کند
و اعاده کند هر نمازی را که به یقین بجا آورده بود در حالت جنب بوده

بشرف عرض عالی میرساند   از استماع قضیه فوت آقازاده مغفور
خیلی متأسف و متاثر شدم از حضرت اقدس الهی مسئلت میکنم آنمرحوم را
غریق رحمت بفرماید [illegible]
[illegible] و کرامت فرماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
کل شیء هالک الا وجهه ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible]

س هرگاه کسی شک کرد بعد از اکمال سجدتین در میان دو و سه یا بر سه که الف برخواسته است
بگو که هم گفت ... چهار رکعت نخوانده برگو ... منظفه آنش بعد و رفت چه کند
ج باید بنا را بر سه گذارد و رکعت را تمام کند و بنشیند برخیزد و تشهد بخواند و برخیزد و باقی نماز
را تمام کند و بعد از سلام ... احتیاط نه نیست دو جواب
س هرگاه شخصی در حال قیام شک کند ما بین سه و چهار بنا را بر چهار گذارد و بعد یقین کند که در رکعتی
که برخواسته یکی نکرده چه باید کرد
ج در این صورت نمازش باطل است و باید هم بزند و از سر بگیرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

س هرگاه بیرون آید منی از زن بعد از غسل جنابت یا مظنه بخروج منی پیدا کند
و در هر صورت بداند که منی مرد است یا شک داشته باشد که منی مرد است
یا از خودش است آیا در این صورت غسل واجب می‌شود یا نه ج جنابت
در هیچ یک محقق نمی‌شود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند با اینکه منی
از خودش میباشد یا اینکه علم بهم رساند با اینکه مخلوط است با منی مرد
۷۵
واجب است اعاده غسل

س خون حیض هرگاه مشتبه بخون شود شناختن آن بچه طریق است
ج باید قدری پنبه داخل فرج کند و قدری صبر کند و بهتر آنست که در وقتیکه
بخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدتی
گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در اطراف آن واقع شد
باشد آن خون بکارت است و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون
حیض است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل
احاطه بکارت نداشته باشد آن خون بکارت است قروح عبارت است
از زخمهایی که بمقتضای طبیعت در بدن پیدا شود مثل جوش و دمل و نحو آن
و جروح زخمهایی که از خارج حاصل شود مثل زخم چاقو و زبان خوردگی
و امثال آن و هم چنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص داد
و اگر غفلت کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز
مگر اینکه بعد منکشف شود که خون بکارت بوده و قصد قربت کرده باشد
از جهت جهل یا غفلت یا حرج که در این صورت اقوی صحت نماز است

شده باشد و بهتر آنست که اول بخاک خالص تیمم کند یعنی تا ممکن است اوراً بر غیر
آن مقدم بدارد بعد بریک زمین بعد بر سنگ بعد بغبار که بالتمکان
دادن چیزیکه غبار آلود است جمع شده باشد بعد به گل و اگر ممکن نباشد
بخشکاند و اگر ممکن نشد به گل تیمم نماید و اگر آنهم نشد بلباس غبار آلود و نحو آن
تیمم کند و شرائطیکه در بحث وضو و غسل گذشت در اینجا هم شرط است

س کیفیت تیمم را بیان فرمائید ج

تیمم عبارت است از زدن شکم دستها بر زمین بیک مرتبه و مسح پیشانی
و دو جبین علی الاحوط بطول نه بعرض بتمام شکم دستها باهم از ابتداء
رستنگاه مو تا اول بینی و ابروها و بهتر مسح نمودن آنها است نیز پس
از آن مسح پشت دست راست بشکم دست چپ از بند دستها تا سر انگشتها
و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم دست راست چنانکه مذکور شد
و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت دیگری مس میشود مسح آن لازم است نه
مابین انگشتها و شرائطیکه در وضو گذشت در تیمم نیز معتبر است از مباح
بودن مکان و پاک بودن محل تیمم و اعضاء و خالص بودن و نحو اینها

س تیمم بدل از وضو یا غسل یکضرب کافیست یا نه
ج در هر دو بهتر اینست اول یکمرتبه دستها را بزمین بزند و مسح پیشانی کند
بعد یکمرتبه دیگر بزند و مسح بر دستها

که در هر جای از نماز حدث روی داد طهارت را تجدید کنند و از همانجائی که باقی مانده
نماز را اتمام کنند و وضو و فعل کثیر باشد ولی از جهة تکرار آن پس همان نحو وضو بگیرد
و از همان موضع روی دادن حدث نماز را اتمام میکند و در این صورت احتیاج بتکرار
نماز نیست واما اگر وضو و فعل کثیر باشد پس در مبطون همان نحو که بعد هر جا حدث
روی داد وضو گرفته از همانجا نماز را تمام کند و بهتر اینست که یک نماز دیگر هم بخواند
با یک وضو باینکه اول نماز وضو بگیرد و شروع بنماز کند و حدثی که در وسط عارض بشود
اعتنا نکند و با وضوء اول نماز را تمام کند و در مسلوس و غیر آن احوط جمع است
بین در نحو نماز خواندن با ترتیب سابق و اگر ممکن نباشد بدون عسر و حرج از
از تجدید وضو بقسمیکه ذکر شد جهة بجا در پی آمدن حدث وضو مکرر از برای هر نماز
و بدون تاخیر نماز را بجا آورد و حدث صادر در بین نماز از آنها معفو است و واجب است
بر مسلوس اینکه پاره کهنه یا کیسه و نحو آن بخود ببندد تا نجاست تعدی نکند یا بسته بلباس

س هر گاه از روی جهل و سهو در محل غصبی وضو گرفته بعد از فراغ از وضو ملتفت گردید
که وضوی چنان کسی صحیح است یا نه ج بلی صحیح است لاکن از برای مالک زمین اجرت المثل
بر ذمه او تعلق میگیرد و اگر عرفاً بگویند که عوض دارد

س هر گاه از زمین غصبی آب مباح را بردارد و در جای مباحی وضو بسازد یا غسل کند
چه صورت دارد ج انشاء الله عیب ندارد و وضو و غسلش صحیح است لاکن معصیت کرده
و اجرت تصرف در آن زمین بصاحبش مدیون است هر گاه عرفاً آن اجرت داشته باشد

س هر گاه در زمین غصبی آب باران جمع شود و از آن آب بردارد و بجهة رفع حدث
یا رفع حدث باقی میشود یا نه ج بلی رفع حدث باقی میشود

س تیمم در چه وقت واجب میشود بیان فرمائید ج در وقتی واجب میشود که
از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب عقلاً یا شرعاً و آن متحقق میشود بنه چیز
(اول) نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل یا وضو را نماید و معیار
در نیافتن آب صدق عرفی است و اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد
وجود آب را در یکی از اطراف لازم است تفحص کردن از آن در زمین
پست و بلند بقدر مسافت یک تیر رس و در غیر آن بقدر دو تیر رس در چهار سمت
(دوم) آنکه بترسد بسبب سعی در تحصیل آب از ضرری که بنفس خود یا عرض
یا مال معتد بها او برسد چه از جهت خوف از دزد باشد یا درنده یا کم شدن
در راه یا غیر اینها (سوم) ترس از استعمال آب جهت ناخوشی یا
درد چشم یا ورم یا زخم دمل یا امثال اینها از چیزهائیکه با وجود آنها استعمال
آب موجب ضرر است (چهارم) آنکه در استعمال آب الم شدید
باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل است شدت
سرما و اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست بشره نمود یا درشت
شدن آن بشود بقسمیکه تحمل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم کند
خواه سبب بیرون آمدن خون بشود یا نه و خواه بسبب سردی هوا
باشد یا نه (پنجم) آنکه تحصیل آب محتاج باشد بتحمل منت
و ذلت که بحسب عادت تحمل آن دشوار باشد چه بخریدن باشد یا
غیر آن و از این باب است تحصیل دلو و ریسمان و مقدمات کرم
کردن آب هر گاه محتاج بآن باشد

ششم

(ششم) آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر اینکه آنچه دارد بذل نماید یا آنکه
آنقدر را از مال خود بذل نماید که بذل آن مضر بحال او باشد (هفتم) آنکه
وقت گنجایش تحصیل آب یا استعمال آنرا نداشته باشد (هشتم)
آنکه آبیکه دارد کفایت از برای وضو یا غسل و تطهیر بدن یا جامهٔ او که
نجس است نکند و بقدر یکی از این دو تا بیشتر آب نداشته باشد پس در اینصورت
جامه یا بدن را پاک میکند و تیمم بدل از وضو یا غسل مینماید (نهم) آنکه
بترسد که بعد از استعمال آبیکه دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر یا حیوان
محترمی غالب باشد که طاقت تحمل آن نباشد س
در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد یا غسل کند صحیح است یا نه
ج غیر تیمم در اینجا باطل خواهد شد مگر در سه جا یکی در بذل مال و یکی
در تحمل منت و خواری و یکی هم در تنگی وقت پس در این سه جا صحیح است
اگر وضو بسازد بجهت اینکه بر حالت طهارت باشد یا بجهت غیر آن از
سایر غایات غیر از وقت صلوة و همچنین صحیح است وضو و غسل در جائیکه
ممنوع مقدمات آنها باشد نه خود آنها س تیمم بر غیر
زمین میتوان کرد یا نه ج جایز نیست تیمم مگر بر زمین خواه خاک
خالص باشد یا سنگ گچ و آهک پیش از پختن آنها یا غیر اینها از چیز
هائیکه زمین گفته شود هر چند رنگین باشد و هر چند غباری از آن بدست
نچسبد جایز است تیمم بر خاک قبر و خاکیکه دفعهٔ دیگر بجهت تیمم استعمال

شده

س اگر کسی یقین در حدث و شک در وضو دارد تکلیفش چیست ج باید وضو بسازد
هر چند مظنه بر رفع حدث یعنی وضو ساختن داشته باشد   س اگر کسی یقین در وضو
دارد و شک در حدث چه صورت دارد   ج نماز را بر طهارت گذارد
س اگر کسی یقین هم بحدث دارد و هم بوضو شک دارد که کدام حدث مقدم است یا وضو حکمش چیست
ج باید وضو بگیرد   س اگر کسی بعد از نماز شک کند که آیا وضو داشتم یا نه چه کند ج نماز را بر صحت عمل
گذارد ولکن از برای نماز بعد وضو بسازد   س هرگاه کسی در اثناء عمل شک در طهارت بنماید
چه کند   ج بهتر آنست که آن عمل را تمام کند بعد استیناف آن عمل نماید با طهارت جدید
س هرگاه بعد از وضو یقین کند که یکی از اجزاء وضو را بعمل نیاورده است چه باید کرد
ج اگر موالات بر هم نخورده آن جزو و ما بعد آنرا بجا بیاورد وضو صحیح است و اگر موالات
بر هم خورده وضو را از سر بگیرد   س هرگاه موضع وضو یا غسل را شخص نجس ببیند است
بعد از وضو یا غسل شک کند که ازاله نجاست کرده یا نه   ج وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد
تطهیر کند آن موضع را و هر چه را علم دارد به ملاقات شدن آن برطوبت و بهتر آنست که این وضو
و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده اعاده کند   س هرگاه کسی صاحب حدث
مستمر باشد تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست   ج مراد بحدث مستمر اینست
که بول و غایط یا باد یا خواب صادر از شخص دائمی باشد بطوری که اگر بخواهد در اثنای نماز
بجهت چیزی که از آن صادر میشود تجدید طهارت کند حرج شدید لازم آید پس هرگاه از برای
اشخاص زمانی آرامی باشد که بتواند در آن تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا آورد   انتظار
آن زمان را بکشد   و اگر نباشد زمانی برای شخص که وسعت طهارت و نماز را داشته باشد
لکن ممکن از این باشد که بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورد باین معنی

که سفید نکاشته اند و در گوش چکانند نافعست   برای [illegible] و ورم گوش سپند [illegible] را

رساله حکمت لقمان

علاج درد سر آب گشنیز را با گلاب سرکه بهم کند در پیشانی بمالد   هر که آب گرم بخورد و سوزش
معده و بیخوابی را نافعست   هر که آب پیاز و آب ترب را گرفته در سرکه [illegible] سودا ببرد
هر که استخوان گاو را بسوزاند و در سرکه آمیخته کند و در سر نهد نافعست هر که سرش درد کند
و هر که صداع داشته باشد صابون با سرکه باهم کوفته در پیشانی نهد و بر سر نهد نافعست
برای درد شقیقه در وقت خوابیدن آب گرم بخورد نافعست   و هر که بنفشه بسیار بخورد
درد سر را نافعست   و هر که زهره بز نر را در چشم در چشم نهد نافعست   قبض بول هر که
شیر خشت را با زهره حل کند فتیله کند و در ذکر شاف کند وا شود و باید آنرا مانند آب شود
اگر یکنوبت وا نشود نوبت دیگر چنین کند وا شود   ایضاً سرگین موش را همین طریق فتیله کند
نافعست   هر که سرکه با عسل بجوشانند ناشتا بخورد بلغم را بر طرف کند   ایضاً
زهره بز را خشک کند در چشم کشد نافعست   علاج هر کرا چشم آماس کرده باشد بنفشه را
با گلاب بجوشانند در چشم نهد نافعست   هر که چشمش سرخ شده باشد آب انار
و سفیده تخم مرغ با شیر زنان مرهم کند بر چشم نهد نافعست   هر که سفیدی تخم
مرغ را با روغن گاو مرهم کند در چشم نهد آب گشنیز را ببرد   علاج یرقان [illegible]
زردی چشم شش مثقال سرمه را با عسل بخورد بر طرف شود   علاج شبکوری
آب گشنیز را با گلاب بسایید و در چشم کشد شبکوری را ببرد   ایضاً خون کبوتر را در سایه
خشک کند در چشم نافعست   علاج درد گوش هر که زهره گاومیش را در گوش چکانند
نافعست   ایضاً زهره گاو را با آب انار در گوش چکانند نافعست   هر که شیر با زهره
[illegible]

[illegible] ضدار دیگفته [illegible] باید و خند بسازد

هرکه زهره بز را در شکم ماله شکم
هرکه را باد در شکم باشد زهره گاو با خطمی را در شکم ماله باد را برطرف کند
ایضاً نفقه خشک با شکر بخورد کرم شکم و صفرا را برطرف کند علاج سینه تخم مرغ را با آتش گرم نماید
عوض نمک دارچینی باشد بخورد نافعست ایضاً سپند را با پودنه بجوشاند بر سر زنهد نافعست
برای درد ناف شربت انگبین بخورد نافعست هرکه صابون را با ترب بشوید را بکوبد بر سر زنهد نافعست
برای درد پشت سپند را با شیر بجوشاند بخورد برای باد لقوه خون خروس یک لعل را با لعل بفرمایی دارد
علاج برص تخم مرغ را در سرکه افکند و در آفتاب نهد تا به وزن شود و بعد بر برص ماله برطرف شود وهمچنین شیر
برص ماله نافعست و آب ترب بر برص ماله برطرف کند و آب شهوت آدم را بر سر ماله نافعست هرکه
شیره انجیر را بر برص ماله نافعست علاج باز ایستادن خون جراحت موی آمیز را هرکه بسوزاند بر جراحت نهد
خون باز ایستد هرکه سرگین گاو را با روغن گاو بجوشاند و بر جای که پیکان رفته باشد گذارد بیرون آید
هرکه دا چیزی گزیده باشد سرگین مالند نافع است و تار عنکبوت را جائی که خون باز نه ایستد بگذارد نفع دارد
هرکه گوشت خروس بچه را گرم کند و جائی که پیکان رفته باشد گذارد نافعست هرکه گز را در زیر دامن در دکند
که بچه در شکمش مرده باشد زود خلاص شود ایضاً سرگین اسب را با سم اسب در زیر دامن دود کند زود بار نهد
جهت گشادن حیض زهره گاو را با روغن گاو فتیله کند بکار برد گشاده شود برای برطرف شدن آبله
نشان آبله نیلوفر را کوبیده بر مکان آبله نهد برطرف شود هرکه زهره زاغ سیاه را در بینی کشد
هر گز مویش سفید نشود هرکه پیه مار را بسوزاند و در جای مالد که نیاورده باشد مو آورد
و مالیدن زهره گوسفند بش با روغن زیت بیمار نفع دارد و پوست شغاله را برای مارگزیده مالند
برای زهر خورده شیر گاو تازه زائیده را با مغز خروس قی کند بخورد نافعست برای سستی ذکر
در جماع شلغم را با پوست بخورد تخم مرغ نیم روز ناشتا بخورد ده درم تخم ترب را با روغن
گاو جوشانیده بر قضیب ماله سستی را ببرد خراطین یعنی کرم جای نمناک را بسر ذکر ماله
دراز شود مغز گنجشک را بذکر ماله قوت جماعت را زیاد کند برای بکارت زن شیر

گوسفند بجوشانند و در گوش چکانند نافعست برای چرک و ورم گوش سپند را اندرا
با آب بجوشانند و در گوش چکانند نافعست هرکه ترب را با پیاز بکوبد و در گوش نهد نافعست
هرکه را چیزی در گوش رفته باشد زهره ماهی گاو را در گوش چکانند نافعست جهت کری گوش
آب سیر را با زهره گوسفند در گوش چکانند نافعست و دیگر سرکه با عسل و روغن گاو را
74 کرم کرده و در گوش چکانند کری را ببرد علاج زردی رو کشنیز را با سرکه حل کند بخورد
و کاسنی را با سرکه بخورد زردی را ببرد علاج خون بینی آب سپند را در بینی چکانند نافعست
علاج زکام از گرمی با سرکه یا قلدرا با سرکه خم کند بعد از آن در آتش اندازد تا دودش
بدماغ برود نافعست علاج درد دندان زعفران را با سرکه بجوشانند و غرغره کند
نافعست هرکه دندان او گوشت رسید زنگ را قدری با عسل معجون کند با شیر تازه غرغره
کند نافعست ایضاً زنگ را با سرکه معجون کند در میان کتان نهد و در الاغ نهد گوشت را
برطرف کند ایضاً سماق را در دیگ کرده در را ببرد علاج درد گلو تخم مرغ نیم گرم بخورد
هرکه شیر گوسفند را گرم کرده غرغره کند بخورد نافعست آواز او را هرکه گز را زیر آتش
بریان کند بخورد آوازش بگشاید و خوردن انجیر با شیر گاو جوشانیده آواز را باز کند
علاج سرفه آب ترب را بخورد نافعست جهت سرفه کودک دانه انار شیرین و شکر
سفید و پسته با روغن بنفشه و شیر مادرش با هم کند و بجوشانند بخورد طفل دهد نافعست
هرکه چغندر بریان را بخورد درد سینه را نفع دارد و خوردن یک شربت آب گرم در وقت
خواب درد سینه را نفع دارد علاج درد معده کشنیز را با روغن گاو بریان بخورد و با ما
ایضاً پونه را با نان خوردن نفع دارد هرکه پیاز خام را بخورد درد معده نفع دارد دل و جگر خوک شتر
تا به با آب بخورد طپیدن دل را نفع دارد ایضاً سر روباه را خشک کند با عسل بخورد ایضاً گوشت
روباه را بخورد طپیدن دل را برطرف کند جهت ضعف جگر جگر گوسفند را بریان نافعست
جهت خون شکم عدس را با سرکه بخورد نافعست ایضاً برنج را آرد کرده با نمک بخورد نافعست
هرکه دا شکم برود به زیر آتش پخته کند بخورد و خون را دفع کند حرارت شکم را بنشاند مجرب است
هرکه دا کرم در شکم باشد ترب را ناشتا بخورد برطرف کند و هرکه پودنه را با پیاز بخورد کرم را برطرف کند

مادیانرا با پنبه تر کند شاف کند باکره شود شافکردن زهره گاو ساله همان فایده دارد
برای باد خصیه پیاز بریانرا با شکر بخورد و تخم پیاز را بریان کند با روغن بر خصیه نهد نفع دارد
و پیاز سرخ را با کرزبرجان مالد خارش را برطرف کند برای گرفتن سگ دیوانه موی همان
سگ را بسوزاند بر زخم گذارد نافعست دو شنبه چشم زهره بلنگ را در چشم کشد نافع است
تخم مورچه را بر جائی که موی کنده باشد بمالد موی نیاورد تخم مورچه با مغز نرگس
خشک نموده در چشم کشد چیزها را ببیند و زهره گربه سیاه با خوف تورس را در سایه گذکند
در چشم کشد همان فایده دارد زهره خروس را در چشم کشد تاریکی را ببرد
هر که بیضه کلاکو را در چشم کشد تاریکی را ببرد

در ارث مسئله وارث سه مرتبه است اوّل پدر و مادر و اولاد

مرتبه دوم جد و جده و برادر و خواهر مرتبه سوم عمو و عمه و خالو و خاله اند و اولاد ایشان
یا اولاد ایشان قائم مقام ایشان میشوند اگر نبودند انها با زن و شوهر دائمی در طبقه نصیبی از ارث دارد
اما شوهر هرگاه زنش اولاد داشته باشد چهار یک ارث میبرد و زن اگر شوهرش اولاد داشته
هشت یک میبرد و با عدم اولاد مرد نصف میبرد و زن ربع و اگر زنها متعدد باشند همان هشت یک
با هم تقسیم میکنند و اما اگر اولاد ذکور یا اناث از برای میت باشد پدر و مادر هر یک شش یک میبرند
و اما پسر بزرگ حبوه میبرد

آقا حسینه فاضل آقا حسینه قاضل
شهر کربلا الهی الهی الله آلش گوزه قبره
۷۸
...ه سی عطا الهی

هاوخیمه دن گوزیده گلر اشک چشمو
کیمدمی قودمسنه بابا اوردا نجالی بوشنه
دیوبر هر گیدن مقوم بنته دینیدی آلهی گوکمه
ها اول مقام گورسون الدر التما الهی
ها را قاک کربلادن نیزه وار دو ارض اکلی
ها چاپار گیمی اوبولار قالالار ایل عشقه باغلی
دوکر ممر زیارته پایه اولو قلبیه شیعه داغلی
ایله شیعاته یا علی یولی سن رها الهی
نیز با که تک بوشینه تخم دمجنبله آتعلار
قوسولاله ترسم قاتم سمراو دیله شیشه ده اعلار
صفحه ۳۰ گئتسین

اودی چوخ ترام عاریزم عمده ساقلار
گوزی یاشلی دوستاخ ایلیید توا الهی
علی اکبر له اصغر ال الیاقی قانه باتمش
علی اصغری قمبیتون نه گوزل شقانه چاتمش
آه یاسینه سنده زاغت یوزی قانلی قشه یاتمش
سنه شکر ویرو بیرو بدور شکر زوا الهی
یاریقا روغیر داقد گوکده ایلرده ک سماجیک
یاتوب باعلقم اوسنده عطشان شنه عبد یاالله
دیکی قول ویرو بیدو شقولسون نجیلویدن یا صاحب
بزه یتیشی اوضمون ن الدوخلوقلا آ الهی
الهی عجبای عجیباغ ایدوک تفیع درگاه
بزه عاکموز نرازی بیلوک اولوبو دلخوه
نقدر علاقه منگی ابوزاه ستی کن آگاه
اولوبی بزم عمده دایم ایلرونک لغ الهی

کیدی کربلاده های تشنه گانم قربان ۷۲
ره چقده انشحانه ها تشنه گانه قربان
چالمست اولبدی ایکی گی اوهار اغدا الهی
ایلور آرزو چیخا بو عصله تشنه داغلار
بو عمون دیلیجه یار تشنه دردی ایلور اظهار
ترلا کربلاله جمعاً اولا دوشتاغ زوار
ایدر آرزو اقدس های تشنه گانا الهی

نوحه آرزوی زیارت کربلا

آچیلا حسینه فاطی ره کربلا الهی
بیزه آتشی گوشه قبرین ایله کن عطا الهی
هاچان اکیمی اورکده دیب حسینه یا شوق
هاچان ای خدا حسینین باشیتا کیدوب ده دولا شوق
هاو ایر عشقه قسمت ایله بیر علا الهی
باخا روش اورک گوزیله او سیمای نشوانه
اورادوب بهشته زینت بهشتی بدون انجلا آیه
های قلبیه وار صفالی نجه گوزه یا توب صفانه
بیزه او صفالی بارگاهی سا بیزه ایت عطا الهی
دلیمیزده اعتبر آدین ایدوروک حضور حالیه
سنی آندوروروک الله یارالی اودل ربا یه
هاچان اکبرون غزاری اوپوب ایدروک گلایه
آچیلیدی باغلی یوللار ایدروک دعا الهی
۳ بیست صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم
فوائد شوم

در باب اعراض از جدّ و جهد رسمیات و عدم وصول بواقعیات
که مرقوم شده و از این مفلس استعلام مقدّمه موصوله فرموده ایدبی از سمت
۷۷
بنده حقیقت آنچه که برای سیر این عوالم یادگرفته و بعضی نتائجش را
مفصلاً خدمت شریف در ابتداء خود صحبت کرده ام و از کثرت شوق
آنکه با رفقاء در همه عوالم همرنگ بشوم اش و فخ آنچه از لوازم این سیر میدانستم
بی مضایقه عرضه داشتم حالا هم اجمال آن را بطریقه که یادگرفتم مجدّداً
اظهار میدارم طریق مطلوب را برای راه معرفت نفس گفتند چون نفس
انسانی تا از عالم مثال خود نگذشته بعالم عقلی نخواهد رسید و تا بعالم عقلی
نرسیده حقیقت معرفت حاصل ننموده و بمطلوب نخواهد رسید لذا..
بجهت اتمام این مقصود مرحوم مغفور جزاه الله تعالی عنه خیر جزاء المعلّمین
میفرمودند که باید انسان یک مقدار زیاده بر معمول تقلیل غذاء و استراحت
بکند تا جنبهٔ حیوانیت کمتر و روحانیت قوّت بگیرد و میزان آن را هم
چنین میفرمودند که انسان اوّلاً روز و شب زیاده از دو مرتبه غذا نخورد
حتی تنقّل مابین الغذائین نکند ثانیاً هر وقت غذا میخورد باید ثلث یک ساعت

بعد از گرسنگی بخورد و آنقدر نخورد که تمام سیر نشود این در کم غذا و امّا
وامّا کیفش باید بعد از آداب معروفه گوشت زیاد نخورد باین معنی که شب
و روز هر دو نخورد و در هر هفته دو سه دفعه هر دو را یعنی هم روز و هم شب
را ترک کند و یکی هم اگر بتواند للتلطیف نخورد و لا محاله آجیل خور نباشد اگر
احیاناً وقتی نفسش زیاد مطالبه آجیل کرد استخاره کند و اگر بتواند روزه
های سه روز هر ماه را ترک نکند و امّا تقلیل خواب میفرمودند شبانه
روزی شش ساعت بخوابد و البتّه در حفظ لسان و مجانبت اهل غفلت
اهتمام زیاد نماید اینها در تقلیل حیوانیّت کفایت میکند و امّا در تقویت
روحانیّت اوّلاً دائماً باید هم و حزن قلبی به جهت عدم وصول بمطلوب
داشته باشد ثانیاً تا میتواند ذکر و فکر را ترک نکند که این دو جناح سیر آسمان
معرفت است در ذکر عمده سفارش اذکار صبح و شام اهمّ آنها که در اخبار
وارد شده اهمّ تعقیبات صلوات و عمده تر ذکر وقت خواب که در اخبار
ماثور است لاسیّما متطهّراً در حال ذکر بخواب برود و شب خیزی میفرمودند
زمستانها سه ساعت تابستانها یکساعت و نیم و می فرمودند که من در سجده

ذکر

ذکر یونسیّه یعنی در مداومت آن که شبانروزی ترک نشود هرچه
زیادتر توان کردن اثرش زیادتر اقلّ اقلّ آن چهارصد مرتبه است خیلی
اثر دیدیم بنده خودم هم تجربه کرده ام چند نفر هم مدّعی تجربه اند یکی هم قرآن
که خوانده میشود بقصد هدیه به حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله
خوانده شود و امّا فکر برای مبتدی می فرمودند در مرگ فکر بکن تا آنوقتی
که از حالش می فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده فی الجمله استعدا
دی پیدا کرده آنوقت به عالم خیالش ملتفت میکردند تا آنکه خود ملتفت
میشد چندروزی همه روز و شب فکر در این میکند که بفهمد که هرچه خیال
می کند و می بیند خودش است و از خودش خارج نیست اگر این را
ملکه میکرد خودش را عالم مثال میدید یعنی حقیقت عالم مثالش را می فهمید و
این معنی را ملکه میکرد آنوقت میفرمود که باید فکر را تغییر داد و همه صورتها و موهو
مات محو کرد و فکر در عدم کرد و اگر انسان این را ملکه نماید لابدّ تجلّی سلطان
معرفت خواهد شد یعنی تجلّی حقیقت خود را به نورانیّت و بی صورت
وحدّ با کمال بهاء فائز آید و اگر در حال جذبه به بیند بهتر است بعد از آن

که راه

که راه ترقیات عوالم عالیه را پیدا کرده هر قدر سیر کنند اثرش را حاضر خواهد یافت و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از اسفل عوالم طبیعت اوّل ترقی بعالم مثال نماید بعد بعالم ارواح و انوار حقیقیه البتّه براهین علمیّه را خودتان احضر هستید عجب است که تصریحی باین مراتب در سجده دعای نیمه شعبان که اوان وصول مراسله است شده است که می فرماید سجد لک سوادی و خیالی و بیاضی اصل معرفت آن وقت است که هر شئ فانی بشود که حقیقت سجده عبارت از فناء است که فرا الفناء عن النفس مراتبها تحصل انتها درزقنا الله و جمیع اخوننا بمحمّد و آله الطاهرین باری بنده فی الجمله از عوالم دعاگوئی اخوان الحمد لله بی بهره نیستم و دعای وجود شریف و جمعی از اخوان را برای خود ورد شبانه قرار داده‌ام حد تکمیل شخص فکر عالم مثال که بعد از آن وقت محو صورت است آن است که یا باید خود بخود ملتفت شده عیاناً حقیقت مطلب را ببیند یا آنقدر فکر کند که از علمیّت گذشته عیان بشود آنوقت محو موهومات کرده در عدم فکر بکند تا آنکه از طرف حقیقت خودش تجلی بکند اللهم وفقنا للعمل بها بحق حبیبک محمّد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

قد کتبه ضعیف الخلق فقیر الحق قاسم عبداللهی فی یوم احد عشر من شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۹۲ قمری هجری